

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است

الماس هستی

نویسنده: مهدی خدامیان آرانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی به من کردی و گفتی: «برای جوانان بنویس! قلم در دست بگیر و برای آنان از عشق آسمانی بگو! از علی و فاطمه علیها السلام برای آنان سخن بگو». نمی‌دانم چه شد که سخن تو به دلم نشست، فهمیدم که تو می‌خواهی کاری بزرگ انجام بدهی و هدفی مقدس داری و می‌خواهی همه با علی و فاطمه علیها السلام بیشتر آشنا شوند.

ماه ذی‌الحجه، ماه امامت است، از روز 9 تا روز 25 این ماه، مناسبت‌های امامت و ولایت است، همه با عید غدیر که هیجدهم این ماه است، آشنا هستند، اما خیلی‌ها از مناسبت‌های دیگر این ماه خبری ندارند. تو می‌خواستی همه را با مناسبت‌های این ماه آشنا کنی.

از من خواستی تا کتابی در این زمینه بنویسم و این‌گونه بود که من قلم در دست گرفتم، می‌خواستم دوستانم را با خاندان پیامبر بیشتر آشنا کنم. می‌دانستم که این خاندان به هر کسی اجازه نمی‌دهند که برایشان بنویسد، این بود که از خود آنان کمک خواستم و به خود آنان متوسل شدم. اکنون خدا را شکر می‌کنم که به من توفیق داد و توانستم این کتاب را بنویسم.

مهدی خدایان آرائی

اردیبهشت 1391

چرا در خانه‌های ما را بسته‌ای؟

لیوان چای را برمی‌دارم و روی مبلی می‌نشینم، کاروان ما، تازه به هتل رسیده است و همه می‌خواهند زودتر به اتاق‌های خود بروند. باید صبر کنم تا آسانسورها خلوت شود. سرم کمی درد می‌کند، پرواز ما ده ساعت تأخیر داشت، خیلی خسته‌ام. چای سرد می‌شود، دیگر وقت نوشیدن آن است!

بلند می‌شوم، چمدان خود را برمی‌دارم، باید به اتاق شماره 908 بروم. اینجا طبقه نهم است. وارد اتاق می‌شوم. سریع آماده غسل زیارت می‌شوم، می‌خواهم به زیارت پیامبر مهربانی‌ها بروم.

از هتل بیرون می‌آیم، ساعت یازده صبح است، به سوی حرم پیامبر می‌شتابم، آن‌طور که به من گفته‌اند وقتی به انتهای این خیابان برسیم، دیگر می‌توانم گنبد سبز پیامبر را بینم، این اولین باری است که من به مدینه آمده‌ام، نمی‌دانم چگونه خدا را شکر کنم.

دست خود را به سینه می‌گیرم و به پیامبر سلام می‌دهم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

اشک شوق در چشمان من می‌نشیند... وارد مسجد می‌شوم، می‌خواهم به سمت ضریح پیامبر بروم، وقتی روبروی ضریح قرار می‌گیرم سرجای خود می‌ایستم، دست به سینه می‌گیرم تا سلام بدهم. یک نفر با لباس نظامی آنجا ایستاده است، مواظب است تا کسی به ضریح نزدیک نشود. جوانی که چفیه قرمز بر سر انداخته است درست روبروی من ایستاده است، اشاره می‌کند که حرکت کنم، گویا توقّف زیاد در اینجا ممنوع است.

به سمت «روضه پیامبر» حرکت می‌کنم، «روضه» به معنای گلستان است، پیامبر فرموده است که بین منبر و خانام، گلستان بهشت است. نماز خواندن در آن مکان ثواب زیادی دارد و هر مسلمانی که به مدینه می‌آید دوست دارد در آنجا حتما نماز بخواند و با خدای خویش راز و نیاز کند. شنیده‌ام هر کجای مسجد که رنگ فرش آن سبز باشد، آنجا روضه پیامبر است.^۱

به روضه پیامبر می‌رسم، اینجا خیلی شلوغ است، باید صبر کنم تا جایی پیدا شود. نگاهم به گوشه سمت راست می‌افتد، جای خالی است، به آن سو می‌روم و شروع به خواندن نماز می‌کنم.

بعد از نماز با خود فکر می‌کنم، من کجا نشسته‌ام. به تاریخ سفر می‌کنم، به سال‌های دور می‌روم... به سال سوم هجری.

یکی به این سو می‌آید و می‌گوید: ای معاذ! پیامبر با تو کار دارد. معاذ از جا برمی‌خیزد و به سوی محراب می‌رود، من هم همراه او می‌روم. او به پیامبر سلام می‌کند، جواب می‌شنود و در حضور پیامبر می‌نشیند.

پیامبر رو به معاذ می‌کند و می‌فرماید:

— ای معاذ! امروز جبرئیل نازل شد و از طرف خدا دستور مهمی برای من آورد.

— چه دستوری؟

— خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده‌اند، مسدود کنند.

— یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه‌هایشان به مسجد باز می‌شود، برداشته و جای آن را دیوار بکشند؟

— بله. این دستور خداست.

— اکنون از تو می‌خواهم تا نزد عمویم عباس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.

— چشم.

معاذ از مسجد بیرون می‌رود، من هم همراه او می‌روم. خودم را به او می‌رسانم. همین‌طور که راه می‌رویم من از او چند سوال می‌کنم، قلم و کاغذ در دست من است، حرف‌های او را تند تند می‌نویسم. او با دقت به سوال‌های من پاسخ می‌دهد:

چند سال قبل پیامبر از مکه به این شهر آمد. او دستور داد تا در وسط شهر مسجد ساخته شود. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد اتاق‌هایی را بنا نمود. علی علیه السلام هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. بقیه کسانی که همراه پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده بودند در اطراف مسجد برای خود خانه‌هایی ساختند. آنان برای خانه‌های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می‌شد و دری که به سوی مسجد باز می‌شد. در واقع همه خانه‌هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده‌اند، دو در دارند، اکنون خدا به پیامبر دستور داده تا درهایی که از طرف خانه‌ها به مسجد باز می‌شود بسته شود، مردم باید برای آمدن به مسجد ابتدا داخل کوچه شوند و بعد از عبور از کوچه به در اصلی مسجد برسند و از آنجا وارد شوند.²

نگاه کن معاذ در جستجوی عباس، عموی پیامبر است. او را در بازار مدینه می‌یابد، سلام می‌کند و چنین می‌گوید:

— پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم در خانه خود را که به مسجد باز کرده‌ای، مسدود کنی.

— چشم. من دستور پیامبر را انجام می‌دهم.

— خدا به شما جزای خیر بدهد.

عبّاس به سوی خانه حرکت می‌کند، او می‌خواهد اولین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می‌دهد. سریع دست به کار می‌شود، از جوانان می‌خواهد تا کمکش کنند، بعد از ساعتی در خانه خود را مسدود می‌کند.³

خبر به همه می‌رسد، همه باید درهای خانه‌های خود را مسدود کنند. وقتی عبّاس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیّه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می‌شود. نگاه کن، این عمر بن خطّاب است که نزد پیامبر می‌آید، رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

— ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می‌گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده درپچه‌ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

— اجازه چنین کاری را ندارم.

— پس اجازه بده سوراخی به اندازه چشم خود به سوی مسجد باز کنم تا بتوانم شما را در حال نماز ببینم.

— نه.

— اجازه بده به سوراخی به اندازه سر سوزن از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

— خدا اجازه چنین کاری را نداده است.⁴

خانه علی عليه السلام هم دری به سوی مسجد دارد، فاطمه و علی عليه السلام در این خانه زندگی می‌کنند، آیا این دستور پیامبر، شامل این خانه هم خواهد شد؟

آیا علی علیه السلام هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می‌شود، مسدود کند؟ به هر حال علی علیه السلام آماده است که دستور پیامبر را انجام بدهد، گویا علی علیه السلام امروز در مدینه نیست، چه کسی بیش از او مشتاق اطاعت از دستور پیامبر است؟

آنجا را نگاه کن! فاطمه علیها السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته است و از همان در که به سمت مسجد باز می‌شود به مسجد آمده است، فاطمه علیها السلام حسن و حسین علیهما السلام را کنار خود می‌نشانند.

لحظاتی می‌گذرد، پیامبر نگاهش به فاطمه می‌افتد، به سوی او می‌آید و به فاطمه سلام می‌کند و می‌گوید:

— دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته‌ای؟

— منتظر دستور شما هستم، شنیده‌ام که شما از همه خواسته‌اید تا در خانه‌های خود را که به سوی مسجد باز می‌شود، مسدود کنند.

— فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه‌ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هرگز مسدود نخواهد شد، زیرا شما از من هستید.⁵

لبخند بر چهره فاطمه علیها السلام می‌نشیند، خوشحال می‌شود، این افتخاری است که خدا برای فاطمه و علی علیهما السلام قرار داده است.⁶

چند روز می‌گذرد، همه یاران پیامبر درهای خانه‌ها را مسدود می‌کنند، در میان یاران پیامبر، فقط خانه علی علیه السلام است که در آن به سوی مسجد باز است. نگاه کن این عباس، عموی پیامبر است که با عده‌ای از خویشان خود نزد پیامبر نشسته است، او اشک در چشم دارد و با چشمانی گریان رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

— ای پیامبر! چرا میان ما و علی علیه السلام فرق می‌گذاری؟

— منظور تو از این سخن چیست؟

— من عموی تو هستم و به من دستور دادی تا دری را که از خانه‌ام به سوی مسجد باز می‌شود، ببندم، امّا در خانه علی به سوی مسجد هنوز باز است.

— عمو جان! من به دستور خدای خود عمل نموده‌ام. جبرئیل از طرف خدا برایم پیام آورده است و از من خواسته است تا این فضیلت را برای علی علیه السلام قرار بدهم. آیا می‌دانی چرا خدا این دستور را به من داده است؟

— نه.

— حتماً به یاد داری شبی که من می‌خواستم از مکه به سوی مدینه هجرت کنم. آن شب کافران، خانه مرا محاصره کرده و تصمیم گرفته بودند تا با طلوع آفتاب با شمشیرهاشان حمله کنند و مرا به قتل برسانند. آن شب، علی علیه السلام در بستر من خوابید و همه خطرهای را به جان خرید، اگر این فداکاری علی علیه السلام نبود، من امروز اینجا نبودم! خدا می‌خواهد جان فشانی علی علیه السلام را این‌گونه پاداش بدهد.

— آری. آن شب را به یاد دارم، علی علیه السلام با این کار خود خدمت بزرگی به اسلام نمود.

— عمو جان! تو از این‌که در خانه علی به سوی مسجد باز است، تعجب کرده‌ای، امّا تو خبر نداری که مقام و جایگاه علی علیه السلام نزد خدا بسیار بالاتر از این می‌باشد. اگر کسی علی را دشمن بدارد، خدا او را به عذاب گرفتار خواهد کرد و اگر کسی علی را دوست بدارد، این محبت باعث نجاتش خواهد شد.

— من به آنچه خدا فرمان داده است راضی هستم.⁷

..منافقان گروهی از مسلمانان هستند که در مدینه زندگی می‌کنند، به ظاهر مسلمان شده‌اند، اما به سخنان پیامبر ایمان واقعی ندارند، آنان کنار هم جمع شده‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند:

— دیدید که محمد چه کرد، او دستور داد تا ما در خانه‌های خود را که به سمت مسجد باز می‌شد ببندیم، اما در خانه داماد خود را باز گذاشت.

— فکر می‌کنم محمد گمراه شده است!!

— آری، او شیفته علی شده است، میان علی و بقیه فرق می‌گذارد.

— نمی‌دانم علی با ما چه فرقی دارد، علی جوانی است که تجربه زیادی هم ندارد، ولی محمد او را خیلی دوست دارد.

پیامبر در خانه خود است که جبرئیل نزد او می‌آید و سخن منافقان را برای او می‌گوید و سپس آیات اول سوره نجم را برای او می‌خواند.

پیامبر صبر می‌کند تا موقع نماز فرا رسد و مردم برای نماز به مسجد بیایند، بعد از خواندن نماز به بالای منبر می‌رود و چنین سخن می‌گوید: «چرا بعضی از شما به علی حسادت می‌ورزید؟ بدانید که من به خواسته خود چنین کاری را نکرده‌ام.

این دستور خدا بود که جبرئیل آن را برایم آورد، خدا فرمان داده تا در خانه‌هایتان را که به سمت مسجد باز می‌شد، مسدود کنید و بدانید باز خدا از من خواسته تا در خانه علی به سوی مسجد باز باشد.

علی برادر من است و خدا این امتیاز را به او داده است».⁸

سخن پیامبر ادامه پیدا می‌کند: «ای مردم! بدانید که خدا این آیات را بر من نازل کرده است، گوش فرا دهید، این سخن خداست: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ...)

سوگند به ستاره هنگامی که غروب می‌کند که محمد هرگز گمراه نشده است و

راه را گم نکرده است، او هرگز از روی هوس سخن نمی‌گوید، آنچه او می‌گوید، چیزی جز وحی آسمانی نیست.⁹

مردم با شنیدن این سخنان به فکر فرو می‌روند، آن‌ها می‌فهمند که پیامبر هرگز بر اساس خواست خود سخنی نمی‌گوید، او فرستاده خداست و از هر خطا و لغزشی به دور است.¹⁰

این افتخار برای علی علیه السلام باقی می‌ماند و دری که از خانه علی علیه السلام به مسجد باز می‌شد به حال خود ماند. سال‌های سال گذشت... مردم از آن در به خانه علی علیه السلام می‌رفتند و در آنجا نماز می‌خواندند.

سال شصت و پنج هجری فرا می‌رسد و عبدالملک بن مروان به حکومت می‌رسد، او که بغض علی علیه السلام را به دل داشت، تصمیم گرفت تا این نشانه را از بین ببرد، برای همین به بهانه توسعه مسجد پیامبر اقدام به خراب کردن دیوار خانه علی علیه السلام می‌کند تا با این کار بتواند این فضیلت علی علیه السلام را از یادها ببرد، اما او نمی‌دانست که هرگز نمی‌توان حقیقت را پنهان نمود.¹¹

خوب نگاه کن من کجا نشسته‌ام!

من در روزه پیامبر هستم، وقتی که رو به قبله بنشینم و ضریح پیامبر سمت چپ تو باشد، باید به دنبال «ستون حَرَس» بگردی، «حَرَس» به معنای «نگهبانی دادن» است، اینجا همان جایی است که علی علیه السلام می‌ایستاد و برای پیامبر نگهبانی می‌داد تا خطری از سوی دشمنان، جان پیامبر را تهدید نکند. وقتی این ستون را پیدا کردی، حدود چهار متر از این ستون به عقب‌تر که قرار بگیری، اینجا همان جایی است که در خانه علی علیه السلام به سوی مسجد باز می‌شده است.

سلام بر دو یادگار پیامبر

روز عید قربان است، دیروز در صحرای «عرفات» بودم، دیشب هم در سرزمین «مشعر» ماندم، امروز صبح به اینجا رسیده‌ام. اینجا سرزمین «منا» است، جایی که آرزوهای بزرگ انسان برآورده می‌شود. خسته‌ام، صبح زود برای سنگ زدن به جَمَره یا همان شیطان بزرگ رفتم و هفت سنگ بر آن زدم. باید در این شلوغی راه خود را پیدا کنم، در جستجوی قربانگاه هستم، به من گفته‌اند که باید این مسیر را تا انتها بروم، در پای آن کوه قربانگاه است.

لباس احرام به تن دارم، وقتی گوسفند خود را قربانی کنم، باید موی سر خود را بتراشم، آن وقت حاجی می‌شوم.

به گمانم آن ساختمان قربانگاه است، چه جمعیتی آنجا جمع شده است، وارد قربانگاه می‌شوم، چند نفر از دوستان آنجا منتظرم هستند، سلام می‌کنم، با هم به

سوی محلّ نگهداری گوسفندان می‌رویم. گوسفندان را انتخاب می‌کنیم، کتاب دعای خود را باز می‌کنم و شروع به خواندن دعا می‌کنم:

بار خدایا! به نام تو و یاد تو می‌خواهم گوسفندی را قربانی کنم، می‌خواهم به آیین و سنت پیامبر تو عمل کنم!

بار خدایا! تو وعده کرده‌ای که هر کس با اخلاص در این سرزمین قربانی کند، گناهان او را می‌بخشی، از تو می‌خواهم تا شیرینی عفو خود را به من بچشانی.

لحظه‌ای به فکر فرو می‌روم، به یاد می‌آورم چه رمز و رازی در این عمل است، به یاد ابراهیم علیه السلام می‌افتم...

سالیان سال است که ابراهیم علیه السلام در حسرت داشتن فرزند است و بارها از خدا خواسته تا به او پسری بدهد.

سرانجام خدا دعای او را مستجاب می‌کند و ابراهیم نام پسر خود را اسماعیل می‌گذارد.

سال‌ها می‌گذرد، اسماعیل بزرگ می‌شود، اکنون موقع امتحان بزرگ ابراهیم علیه السلام است. گوش کن ابراهیم علیه السلام با پسرش چنین سخن می‌گوید: «ما باید به قربانگاه برویم».

اسماعیل در جواب پدر می‌گوید: «ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده».

آنان به قربانگاه می‌رسند. پدر، پسر را روی زمین به سمت قبله می‌خواباند، اکنون پسر چنین می‌گوید: «روی مرا بپوشان و دست و پایم را ببند».

او می‌خواست تا مبادا پدر نگاهش به نگاه او بیفتد و در انجام امر خدا ذرّه‌ای تردید نماید.

همه فرشتگان ایستاده‌اند و این منظره را تماشا می‌کنند، ابراهیم علیه السلام «بسم الله» می‌گوید و کارد را بر گلوی پسر می‌کشد؛ اما کارد نمی‌برد، دوباره کارد را می‌کشد، زیر گلوی اسماعیل سرخ می‌شود. ابراهیم علیه السلام کارد را محکم‌تر فشار می‌دهد؛ اما باز هم کارد نمی‌برد، او کارد را بر سنگی می‌زند و سنگ می‌شکند. صدایی در آسمان طنین می‌اندازد که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل می‌آید، گوسفندی به همراه دارد، آن را به ابراهیم علیه السلام می‌دهد تا قربانی کند.¹²

و این‌گونه است که روز دهم ذی‌الحجه، عید قربان می‌شود، روزی که حاجیان به سرزمین «منا» می‌آیند و گوسفند قربانی می‌کنند. من باید فکر کنم و بدانم که اسماعیل من چیست؟ ریاست، شهرت، ثروت، آبرو، عزت و... آیا آماده‌ام تا همه این‌ها را در راه دوست قربانی کنم؟ اگر آن‌روز اسماعیل علیه السلام قربانی می‌شد، از او هیچ نسلی باقی نمی‌ماند، پیامبر و حضرت علی علیه السلام و همه امامان ما از نسل اسماعیل علیه السلام می‌باشند، آری، اگر او در آن روز قربانی می‌شد، دیگر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام به دنیا نمی‌آمدند. عید قربان عید بزرگی است، روزی که همه مسلمانان جشنی بزرگ می‌گیرند و خدا را شکر می‌کنند.

هنوز من در سرزمین «منا» هستم، بعد از قربانی کردن، سر خود را تراشیده‌ام و از لباس احرام بیرون آمده‌ام، شب یازدهم ذی‌الحجه نیز در این سرزمین ماندم، روز یازدهم به سه شیطان بزرگ سنگ زدم. اکنون ساعت 10 صبح روز دوازدهم است، می‌خواهم به سوی شیاطین بروم و آخرین سنگ‌های خود را

بزنم. پس از آن می‌توانم به شهر مکه بازگردم، با انجام این کار دیگر اعمال سرزمین «منا» تمام می‌شود.

تو نگاهی به من می‌کنی و می‌خواهی برای تو از راز این کار بگویم، دوست داری بدانی که چرا باید به این سه شیطان سنگ زد.

باید بار دیگر از ابراهیم علیه السلام برایت سخن بگویم، خدا به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا اسماعیل علیه السلام را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند. وقتی ابراهیم علیه السلام همراه اسماعیل به این سرزمین آمد، شیطان سر راهشان آمد و او را این‌گونه وسوسه کرد: «تو چقدر بی‌رحمی! آیا می‌خواهی با دست خود فرزندت را سر ببری؟».

جبرئیل به کمک ابراهیم علیه السلام آمد و دستور داد که شیطان را با سنگ بزند. ابراهیم علیه السلام سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد.

او با زبان دل این‌گونه با شیطان سخن می‌گفت: «تو می‌خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم! من، خود، فرزند و هر چه دارم را فدای خدا می‌کنم».

از آن روز است که حاجی به همان جایی سنگ می‌زند که ابراهیم علیه السلام به شیطان سنگ زده است.¹³

شیطان در آن مکان به زمین فرو رفت و ابراهیم علیه السلام به راه خود ادامه داد، بار دیگر شیطان آمد و ابراهیم به او سنگ زد، بار سوم هم شیطان آمد و ابراهیم علیه السلام باز هم به او سنگ زد. اکنون همان مکانی که شیطان به دل زمین فرو رفت، جایگاهی شده است برای سنگ زدن به شیطان! آری، حاجی با این کار خود، به تمام وسوسه‌های شیطان، سنگ می‌زند.

در سرزمین منا، مسجدی بزرگ وجود دارد که به نام مسجد «خیف» مشهور است. شنیده‌ام که در این مسجد هزار پیامبر نماز خوانده‌اند، چقدر خوب است که من هم در این مسجد بروم.¹⁴

سمت راست جمرات، پای آن کوه را نگاه کن! مسجد خیف آنجاست. به سوی مسجد می‌روم، جمعیت موج می‌زند، هر چه به مسجد نزدیک‌تر می‌شوم، ازدحام جمعیت بیشتر می‌شود، به زحمت وارد مسجد می‌شوم، به دنبال جایی می‌گردم تا بتوانم دو رکعت نماز بخوانم، پس از مدتی، یک جای خالی پیدا می‌کنم، به نماز می‌ایستم، بعد از نماز سر به سجده می‌گذارم و شکر خدا را به جا می‌آورم. اکنون با خود فکر می‌کنم، دوست دارم بدانم من کجا نشسته‌ام. به تاریخ سفر می‌کنم، به سال‌های دور می‌روم... به سال دهم هجری.

در این سال پیامبر به سفر حج آمده است، او روز دهم (روز عید قربان) در اینجا قربانی کرده است، شب یازدهم و شب دوازدهم در این سرزمین مانده است، اکنون که روز دوازدهم ذی‌الحجه است، او به محل مسجد «خیف» آمده است.

کسی در میان مردم اعلام می‌کند: «ای مردم! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می‌خواهد برای ما سخن بگوید».

جمعیت زیادی جمع شده است، پیامبر می‌گوید: «ای مردم! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم، آن دو چیز گرانبها، قرآن و عترت می‌باشند، خداوند خبر داده است که قرآن و عترت من، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».¹⁵

این پیام مهمی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوش همه مردم رساند ، امروز دیگر همه می‌دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام ، یادگارهای پیامبر هستند . امروز همه می‌فهمند که خاندان پیامبر چه جایگاه ویژه‌ای دارند .

آری، از این سخن استفاده می‌شود که خاندان پیامبر شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارند، زیرا پیامبر در این سخن خود، اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن را دو امانت بزرگ خود معرفی نمود و همانگونه که قرآن باعث هدایت انسان‌ها می‌شود، پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام هم زمینه رستگاری و نجات را فراهم می‌کند. همان‌طور که هیچ باطلی در قرآن راه ندارد، هیچ باطلی هم در اهل بیت علیهم‌السلام راه ندارد و این همان معنای «عصمت» است، آری، خاندان پیامبر از هرگونه خطایی به دور هستند.

بعد از ظهر فرا می‌رسد، پیامبر به سوی شهر مکه حرکت می‌کند، او همه اعمال حج را انجام داده است، مردم حج ابراهیمی را از او فرا گرفته‌اند، پیامبر خوشحال است که توانسته است به وظیفه خود عمل کند، او آخرین دین خدا را برای مردم بیان کرد و فقط یک قسمت مهم این دین باقی مانده است و آن ولایت علی علیه‌السلام می‌باشد، پیامبر منتظر فرمان خداوند است، منظر فرمان بزرگ خدا درباره ولایت علی علیه‌السلام .

پیامبر شب سیزدهم را در مکه می‌ماند، روز سیزدهم فرا می‌رسد، در این روز جبرئیل نزد پیامبر می‌آید و از او می‌خواهد تا علم و میراث پیامبران را که نزد اوست به علی علیه‌السلام تحویل دهد.

پیامبر علی علیه‌السلام را فرا می‌خواند و این امانت‌های آسمانی را به او تحویل می‌دهد. این امانت‌ها نشانه‌های پیامبران بزرگ است که باید نزد علی علیه‌السلام

باشد، علی علیه السلام هم وظیفه دارد آن‌ها را در هنگام شهادت خود، به امام حسن علیه السلام تحویل دهد. این امانت‌ها سرانجام به دست مهدی علیه السلام خواهد رسید.

سخن از امانت‌های آسمانی به میان آمد که نشانه امامت و ولایت است. پیامبر امانت‌های آسمانی را در روز سیزدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری به علی علیه السلام تحویل داد و اکنون همه آن‌ها نزد امام‌زمان علیه السلام است. در اینجا به دو مورد آنها اشاره می‌کنم تا با میراث پیامبران بیشتر آشنا شوی:

* اول: پیراهن یوسف علیه السلام .

امام‌زمان علیه السلام در مکه ظهور خواهد نمود، او پیراهن یوسف علیه السلام را به تن خواهد کرد، اما چرا؟ زیرا پیراهن یوسف علیه السلام ، یک لباسی معمولی نیست، بلکه لباسی ضدّ آتش است.¹⁶

پیراهن یوسف علیه السلام در اصل از ابراهیم علیه السلام بود. هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم علیه السلام را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. با این لباس، ابراهیم علیه السلام در آتش نسوخت.¹⁷

پس از ابراهیم علیه السلام ، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا این‌که لباس یوسف علیه السلام شد و عامل روشنی چشمان یعقوب!

این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام ، یکی بعد از دیگری به ارث بردند.¹⁸

خداوند این پیراهن را برای امام‌زمان نگه داشته است، آتش نمرود بزرگ‌ترین آتش آن روزگار بود، یک بیابان آتش که شعله‌های آن به آسمان می‌رسید ، نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی برپا کرد و

ابراهیم علیه السلام را میان آن آتش انداخت؛ امّا خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و در روز ظهور همان پیراهن در تن امام زمان خواهد بود.

عصای موسی علیه السلام

وقتی امام زمان علیه السلام ظهور کند در دست او عصای موسی علیه السلام خواهد بود.¹⁹ با این که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ اما تر و تازه خواهد بود، مثل این که همین الان آن را، از درخت قطع کرده اند.²⁰ در زمان موسی علیه السلام، بشر در سحر و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن آوری بشر آن روز، سحر و جادو بود؛ اما وقتی موسی علیه السلام عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید. در روز ظهور هم بشر هر چه پیشرفت کرده و هر فن آوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت. این عصا، یک عصای معمولی نیست، بلکه هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می دهد.²¹

آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می شود.²² هنر بشر آن روز سحر و جادو بود، هنر بشر در روز ظهور هر چه می خواهد باشد، آن عصا به اذن خدا می تواند مقابل آن بایستد. آیا می دانی وقتی امام زمان علیه السلام آن عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می شود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می بلعد».²³ به راستی که خداوند چه حکمت های زیبایی دارد که این چنین با عصای موسی علیه السلام، آخرین ولی خود را یاری می کند.²⁴ روز سیزدهم ذی الحجّه است، هنوز پیامبر در مکه است، فردا که فرا برسد، پیامبر به سوی مدینه حرکت خواهد کرد.

نگاه کن، علی علیه السلام به سوی پیامبر می آید و با او سخن می گوید:

ای رسول خدا! من صدایی را شنیدم، گویا کسی با من سخن می گفت، اما کسی را ندیدم!

علی جان! این جبرئیل است که به تو سلام کرده است. او آمده است تا وعده خدا را به انجام برساند. او تو را امیر مومنان خطاب نموده است.

اکنون پیامبر به یاران خود دستور می دهد تا نزد علی علیه السلام بروند و به او این گونه سلام کنند: «سلام بر تو ای امیر مومنان».

در این میان عمر و ابوبکر زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: «آیا این دستور از طرف خداست؟».

پیامبر در جواب آنان می گوید: «آری، خدا به من این دستور را داده است».

یاران پیامبر به این سخن پیامبر عمل می کنند و نزد علی علیه السلام می روند و به او این گونه سلام می کنند: «سلام بر تو ای امیر مومنان».

آری، همه می فهمند که علی علیه السلام آقای آنان است. این سلام، مقدمه ای است برای برنامه ای مهم تر!²⁵

«امیر» در زبان عربی، به معنای رهبر است، «امیر مومنان» یعنی رهبر و پیشوای همه اهل ایمان!

این لقبی است که خدا فقط به علی علیه السلام داده است و هیچ کس (نه قبل از او و نه بعد از او) شایستگی این لقب را ندارد.

اکنون هر کس این لقب را بشنود، می فهمد که علی علیه السلام بعد از پیامبر، شایستگی خلافت و جانشینی پیامبر را دارد.

مادر مهربان تو کجاست؟

وقتی به مدینه می‌روم، گاهی اوقات نماز خود را جایی می‌خوانم که قبلاً محله بنی‌هاشم بوده است، کسانی که قبل از سی سال پیش به مدینه آمده‌اند، این محله را با چشم خود دیده‌اند، متأسفانه امروزه این محله خراب شده است و هیچ اثری از آن نمانده است.

وقتی به مدینه می‌آیی با این آدرسی که می‌دهم می‌توانی محله بنی‌هاشم را پیدا کنی. مسجد پیامبر چندین در دارد، وقتی از دری که به در بقیع مشهور است، خارج شوی، می‌توانی قبرستان بقیع را در دوردست خود ببینی، محله بنی‌هاشم در فاصله بین در مسجد (که به نام در بقیع است) تا قبرستان بقیع می‌باشد. اینجا خانه امام حسن علیه السلام، خانه امام حسین علیه السلام، خانه زینب علیها السلام و ... قرار داشته است. اینجا خاطرات زیادی دارد.

امروز هم اینجا نشسته‌ام تا نماز ظهر را بخوانم، نگاهی به آسمان می‌کنم، قطرات باران بر صورتم می‌بارد، گویا باران بهاری در راه است. صدای رعد و برق هم به گوش می‌رسد. صدای اذان می‌آید.

نماز که تمام می‌شود به فکر فرو می‌روم، دوست دارم بدانم کجا نشسته‌ام. باید از خاطرات این مکان باخبر شوم، باید به تاریخ سفر کنم. به سال هفتم هجری بروم.

اینجا خانه اُمّ ایمن است. پیامبر معمولاً برای دیدن اُمّ ایمن به اینجا می‌آید، وقتی پیامبر اُمّ ایمن را می‌بیند او را «مادر» خطاب می‌کند و احوال‌پرسی می‌کند و با او سخن می‌گوید.²⁶

راستی چرا پیامبر اُمّ ایمن را «مادر» خطاب می‌کند؟

پیامبر که به دنیا آمد برای او دایه‌ای گرفتند. حلیمه سعدیه دو سال از پیامبر نگهداری کرد. سپس پیامبر نزد مادرش آمنه آمد. اُمّ ایمن به آمنه کمک می‌کرد. بعد از مدتی که آمنه از دنیا رفت، عبدالمطلب، پیامبر را به خانه خود برد. اُمّ ایمن هم به خانه او رفت و در حقّ پیامبر مادری می‌کرد.²⁷

هنگامی که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، اُمّ ایمن جزء اولین زنانی بود که به او ایمان آورد.

جالب است که پیامبر در سخن خود اُمّ ایمن را اهل بهشت معرفی کرده است.²⁸

نگاه من به در خانه اُمّ ایمن دوخته شده است، اُمّ ایمن از خانه خارج می‌شود، به او سلام کرده و می‌گویم:

— شما این وقت روز کجا می‌روید؟

— می‌خواهم به خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام بروم. دلم برای دیدن حسن و حسین علیهما السلام تنگ شده است.

او را همراهی می‌کنم. اُمّ ایمن به سوی خانه علی علیه السلام می‌رود. خانه‌ای کوچک که همه خوبی‌های بزرگ دنیا را در آن می‌توانی ببینی. علی علیه السلام در خانه را باز می‌کند و به اُمّ ایمن خوش آمد می‌گوید.

اُمّ ایمن وارد می‌شود، به حسن و حسین علیهما السلام سلام می‌کند. این‌ها عزیزان دل پیامبر هستند. فاطمه علیها السلام هم به استقبال او می‌آید.

اُمّ ایمن کنار فاطمه علیها السلام می‌نشیند و با هم مشغول گفتگو می‌شوند. صدای در خانه به گوش می‌رسد.

علی علیه السلام در خانه را باز می‌کند. نگاه کن! پیامبر برای دیدن عزیزانش آمده است.

پیامبر حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش می‌گیرد، آن‌ها را می‌بوسد و می‌بوید. پیامبر وارد اتاق می‌شود، اُمّ ایمن به احترام پیامبر از جا برمی‌خیزد. دیدار اُمّ ایمن، پیامبر را به یاد مادرش آمنه می‌اندازد. از این‌رو از دیدن او بسیار خوشحال می‌شود.²⁹

چه منظره زیبایی! پیامبر کنار گل‌های خودش آرام گرفته است. اهل این خانه تنها دل‌خوشی او در این دنیا هستند. پیامبر آن‌ها را می‌بیند و لبخند می‌زند.

ناگهان، عطری در فضا می‌پیچد، نسیمی می‌وزد. جبرئیل نازل می‌شود و آیه 26 سوره «اسراء» را بر پیامبر می‌خواند: (**وَأَتَتْهَا الْقُرْبَى حَقَّهُ**) : ای پیامبر ، حقّ خویشان خودت را ادا کن !».

آیه تازه‌ای نازل شده است. پیامبر به فکر فرو می‌رود. خداوند فرمانی تازه داده است. به راستی منظور خدا از این فرمان چیست ؟

— ای جبرئیل برایم بگو که حقّ چه کسی را باید بدهم ؟
— ای حبیب من ، اجازه بده نزد خداوند بروم و جواب را بگیرم و برگردم .³⁰
لحظاتی سکوت همه جا را فرا می‌گیرد. پیامبر منتظر است.

دوباره بوی بهار در فضا می‌پیچد و نسیم می‌وزد. جبرئیل باز گشته است:

— ای جبرئیل ، چه خبر ؟
— خداوند دستور داده است که تو فدک را به فاطمه علیها السلام بدهی ، فدک از این لحظه به بعد مال فاطمه علیها السلام است .³¹

آری، درست شنیدی خدا سرزمین فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است. این فرمان خداست.³²

چرا اشک در چشم پیامبر نشست است؟ این اشک شوق است؟ نه، اشک فراق است. هر وقت که پیامبر به یاد یار سفر کرده‌اش، خدیجه علیها السلام می‌افتد و غمی جانکاه، سراسر وجودش را فرا می‌گیرد.³³

پیامبر به یاد روزی می‌افتد که تصمیم گرفت به خواستگاری خدیجه علیها السلام برود. دست پیامبر از مال دنیا خالی بود؛ اما خدیجه علیها السلام ثروتمندترین زن آن روزگار بود.

عموی خدیجه علیها السلام که با این ازدواج مخالف بود در مجلس خواستگاری مهریه خدیجه علیها السلام را بیش از هزار سکه تعیین کرد. او می‌دانست که پیامبر از عهده این مهریه سنگین بر نمی‌آید.

ابوطالب لبخندی زد و گفت: «قبول است». همه تعجب کردند و با خود گفتند: «محمد این همه پول را از کجا خواهد آورد».³⁴

پیامبر همه مهریه را پرداخت کرد. آیا شما می‌دانید چگونه؟ خود خدیجه علیها السلام این پول را به پیامبر داده بود تا به عنوان مهریه پرداخت کند!³⁵

وقتی ابوجهل این را شنید، گفت: «همیشه داماد برای عروس مهریه می‌دهد، امروز عروس برای داماد مهریه داده است».³⁶

پیامبر از همان زمان آرزو داشت تا روزی مهریه خدیجه علیها السلام را جبران کند. درست است که خدیجه علیها السلام پول زیادی به پیامبر بخشیده بود؛ اما من فکر می‌کنم او همیشه خود را وامدار خدیجه علیها السلام می‌دید و به این پول به چشم قرض نگاه می‌کرد و دوست داشت زمانی این پول را به خدیجه علیها السلام بازگرداند. سال‌ها از این ازدواج گذشت و در شرایط سختی که بر مسلمانان می‌گذشت، خدیجه علیها السلام تمام ثروت خود را در راه اسلام خرج کرد.

تقدیر چنین بود که خدیجه علیها السلام پیامبر را تنها بگذارد و پیش خدا برود؛ اما یاد خدیجه علیها السلام هرگز از خاطر پیامبر نرفت. خداوند بعد از فتح خیبر، فدک را به پیامبر داد. اکنون فرصت خوبی است تا بزرگواری خدیجه علیها السلام را جبران کند. افسوس که امروز خدیجه علیها السلام نیست؛ اما دختر او که هست. فاطمه علیها السلام تنها یادگار خدیجه علیها السلام است. او وارث خدیجه علیها السلام است و بعد از مرگ مادر از او ارث می‌برد. پس پیامبر می‌تواند مهریه خدیجه علیها السلام را به فاطمه علیها السلام بدهد. امروز آیه قرآن نازل شد. آیا موافقی یک بار دیگر این آیه را بخوانیم؟ خدا به پیامبر دستور داد: (**وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**)، ای پیامبر، حق فاطمه را ادا کن !

پیامبر باید حق فاطمه علیها السلام را بدهد.³⁷

هرگز فراموش نکن! فدک حق فاطمه علیها السلام است، چون او دختر خدیجه علیها السلام است و پیامبر برای همیشه وامدار خدیجه علیها السلام است.³⁸

— فاطمه جان! خداوند دستور داده تا فدک را به تو بدهم. من وامدار مادرت خدیجه بودم. مهریه‌اش را نپرداختم. اکنون که مادرت نیست تا فدک را به او بدهم، پس فدک را به تو می‌بخشم. باید نماینده‌ای به فدک بفرستی و آنجا را در اختیار بگیری.

— پدر جان! تا شما زنده هستید من در فدک هیچ تصرفی نمی‌کنم.

— نه، باید همه بفهمند، فدک از آن توست. می‌ترسم که اگر فدک را تصرف نکنی بعد از مرگ من فدک را به تو ندهند.

— چشم. چون شما می‌گویید، این کار را می‌کنم.³⁹

اکنون پیامبر از علی علیه السلام می خواهد تا وسایل نوشتن را آماده کند. پیامبر می خواهد سندی برای فدکِ فاطمه علیها السلام بر روی «ادیم» نوشته شود.

حتماً می گویی «ادیم» چیست؟ وقتی پوست گوسفند دباغی شد آن را برای نوشتن آماده می کنند. عرب ها به آن «ادیم» می گویند.

پیامبر می خواهد این نوشته به راحتی پاره نشود و از بین نرود.

علی علیه السلام بعد از لحظاتی با یک «ادیم» و قلم و دوات برمی گردد. پیامبر به او می گوید: «می خواهم فاطمه برای فدک سند مکتوب داشته باشد. بنویس که پیامبر فدک را به فاطمه داد».

علی علیه السلام مشغول نوشتن می شود. بعد از آن که سند آماده می شود باید دو نفر به عنوان شاهد نامشان آورده شود.

پیامبر به علی علیه السلام می گوید نام خودت را به عنوان شاهد اول بنویس. بعد رو به امّ ایمن می کند. امّ ایمن را همه می شناسند، همه می دانند که پیامبر او را اهل بهشت، معرفی کرده است.

اکنون پیامبر به علی علیه السلام می گوید: «نام امّ ایمن را به عنوان شاهد بنویس». این گونه است که نام او در سند فدک نوشته می شود.⁴⁰

از میان همه فقط امّ ایمن لیاقت داشت شاهد نزول آیه بخشش فدک باشد. نام او باید کنار نام علی علیه السلام تا همیشه در تاریخ به عنوان شاهد فدک بدرخشد.

این چه رازی است که تا نام فدک زنده است نام امّ ایمن زنده است؟

پیامبر او را می شناسد و می داند که او در هر شرایطی از حق فاطمه علیها السلام دفاع خواهد کرد.⁴¹

این گونه است که نام فدک و امّ ایمن تا ابد به هم گره خوردند و هر دو با هم جاودانه شدند.

فدک! تو چه می‌دانی که فدک چیست! فدک، سرزمینی آباد و حاصل خیز است، این سرزمین، چشمه‌های آب فراوان و نخلستان‌های زیادی دارد، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر است.⁴²

ماجرای فدک این چنین است: یهودیان قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، اما پیامبر از تصمیم آن‌ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد. قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد.

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد، اما برق شمشیر «مَرَحَب»، پهلوان یهود، همه را فراری داد. سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را به جنگ پهلوان یهود بفرستد.⁴³

صدای علی علیه السلام در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد».⁴⁴

جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرَحَب» به قتل رسید. علی علیه السلام به قلعه حمله کرد و آن را فتح کرد. خیبر منطقه آبادی بود، نخل‌های خرما و زمین‌های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت‌های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد.⁴⁵

در نزدیکی‌های خیبر، گروهی دیگر از یهودیان، در فدک زندگی می‌کردند. آن‌ها نیز با یهودیان خیبر همدست شده بودند، پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحت کنند و از خستگی بیرون بیایند و با روحیه بهتری به جنگ با یهودیان فدک بروند.

در این میان پیرمردی که فرستاده مردم فدک بود به سوی اردوگاه اسلام آمد و سراغ پیامبر را گرفت ، یارانِ پیامبر، او را نزد آن حضرت بردند . او پیام مهمّی را برای پیامبر آورده بود . به پیامبر گفت: «ای محمّد ، مردم فدک مرا فرستاده‌اند تا من از طرف آن‌ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن‌ها حاضرند نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما ببخشند تا شما از حمله به آن‌ها صرف نظر کنی» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب‌های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد .⁴⁶

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام همه خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ‌گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...) آن غنائمی که در به دست آوردن آن ، لشکرکشی نکرده‌اید، از آن پیامبر است.

خدا فدک را به پیامبر بخشید ، فدک ، مال پیامبر شد . این حکم قرآن بود و هیچ‌کس با آن مخالف نبود و همه با دل و جان ، حکم خدا را پذیرفتند .⁴⁷ این هدیه خداوند به پیامبر بود به پاس همه زحماتی که در راه او متحمّل شده بود.

پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود قرار داد و به سوی مدینه بازگشت .

امروز هم خدا فدک را به فاطمه عليها السلام بخشید و پیامبر می‌خواهد همه مردم را از این ماجرا باخبر کند.

الله اكبر! الله اكبر!

این صدای اذان بلال است که به گوش می‌رسد. همه برای رفتن به مسجد آماده می‌شوند.

پیامبر به مسجد می‌آید و در محراب می‌ایستد. صف‌ها بسته شده و نماز آغاز می‌شود.

بعد از نماز پیامبر از جا برمی‌خیزد و از مردم می‌خواهد تا متفرق نشوند. او امروز با مردم کار دارد.

پیامبر رو به مردم می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد تا همراه او به بیرون مسجد بیایند.

پیامبر حرکت می‌کند و همه پشت سر او می‌روند. مردم تعجب کرده‌اند. پیامبر می‌خواهد مردم را کجا ببرد؟

پیامبر می‌آید و کنار درِ خانه فاطمه عليها السلام می‌ایستد.

مردم همه هجوم می‌آورند. کوچه پر از جمعیت است. راه بند آمده است.

اکنون پیامبر رو به مردم می‌کند و با صدای بلند می‌گوید: «ای مردم! بدانید

که من فدک را به دخترم فاطمه عليها السلام بخشیدم! فدک مالِ دخترم فاطمه عليها السلام

است.»⁴⁸

در میان جمعیت، فقیران مدینه هم هستند. آن‌ها بسیار خوشحال می‌شوند زیرا

به زودی روزگار فقر و نداشتن برای همیشه پایان می‌یابد.

آن‌ها فاطمه عليها السلام را خوب می‌شناسند. فاطمه عليها السلام کسی است که وقتی در

خانه فقط یک قرص نان داشت، آن را به فقیری داد و خود و بچه‌هایش گرسنه

ماندند.⁴⁹

آن‌ها خوب می‌دانند که فاطمه علیها السلام فراموششان نخواهد کرد.
این آرزوی فاطمه علیها السلام بود که هرگز در مدینه فقیری نباشد. مگر از
فاطمه علیها السلام غیر از این هم می‌شود انتظار داشت؟ او دختر خدیجه علیها السلام است ،
همان بانویی که تمام ثروت خود را در راه پیامبر خرج کرد و او را با تمام وجود
یاری نمود .

امروز دیگر هیچ‌کس به اندازه فاطمه علیها السلام ثروتمند نیست. افسوس که عده‌ای
خیال می‌کنند که فاطمه علیها السلام در همه مراحل زندگی خود فقیر بود. آن‌ها
می‌گویند که فاطمه علیها السلام در همه زندگیش، محتاج نان شب خود بود !
فاطمه علیها السلام را باید از نو شناخت.

فاطمه علیها السلام کسی است که سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ درآمد دارد.⁵⁰

آیا می‌دانی این مقدار یعنی چقدر پول ؟

بیش از سیصد کیلو طلای سرخ !

حالا حساب کن ، هر مثقال طلا (پنج گرم) چقدر قیمت دارد ، آن را ضرب
در شصت هزار کن!

این فقط درآمد یک سال فدک است. اصل سرمایه او خیلی بیش از این
حرف‌هاست .

فصل برداشت خرما که فرا می‌رسد، فاطمه علیها السلام کارگزاری را به فدک
می‌فرستد. فاطمه علیها السلام به نماینده خود دستور می‌دهد تا با مردم فدک با عدالت و
انصاف برخورد کند، مبادا حق آن‌ها ضایع شود.

مدتی می‌گذرد، خبر می‌رسد که نماینده فاطمه علیها السلام با درآمد فدک به مدینه
می‌آید. هفتاد هزار سکه طلا!

فاطمه علیها السلام با هفتاد هزار سکه طلا چه خواهد کرد؟
نگاه کن! همه فقیران مدینه به در خانه فاطمه علیها السلام آمده‌اند. پیامبر هم
اینجاست. گویا فاطمه علیها السلام می‌خواهد این سکه‌ها به دست پیامبر میان فقیران
تقسیم شود.

پیامبر رو به فقیران می‌کند و می‌گوید: «این سکه‌ها از آن فاطمه علیها السلام است»،
بعد آن سکه‌ها را میان همه تقسیم می‌کند.

نگاه کن! به دست هر فقیری که نگاه می‌کنی سکه‌های طلا را می‌بینی!
همه خوشحال هستند و برای فاطمه علیها السلام دعا می‌کنند. خدا فاطمه علیها السلام را
پاینده دارد. تا فاطمه علیها السلام هست دیگر از فقر و گرسنگی خبری نیست!
فاطمه علیها السلام به هر کدام از آن‌ها به اندازه خرجی یک سال داده است. آن‌ها تا
یک سال بی‌نیازند!⁵¹

حتماً می‌خواهی بدانی از آن هفتاد هزار سکه طلا چقدر برای خود
فاطمه علیها السلام باقی مانده است؟
فاطمه علیها السلام از آن همه پول برای خود به اندازه غذای یک سال برداشته است.
نه یک سکه کمتر نه یک سکه بیشتر!
آیا باور می‌کنی؟ سهمی که فاطمه علیها السلام برای خود برداشته کمتر از سهم هر
کدام از فقیران مدینه است.

فاطمه علیها السلام به هر فقیر مدینه علاوه بر هزینه تهیه غذای یک سال، هزینه
لباس و دیگر وسایل زندگی را داده است؛ اما برای خودش فقط به اندازه غذای
یک سال برداشته است. او جود و کرم را از مادرش به ارث برده است.
آری، فاطمه علیها السلام، دختر خدیجه علیها السلام است.

فرشتگان هم معلّم می خواهند

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می‌زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی‌ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می‌داد، باور نمی‌کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری علیهما السلام خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال 1386 بود.

آخر چرا وهابی‌ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می‌گفتم: شما خیال می‌کنید با این کارها می‌توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب‌های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی علیه السلام بنویسم، تصمیم گرفتم که کتابی درباره «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی‌دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نخعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می‌رفت، او نمی‌دانست که وقتی در حرم آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادی علیه السلام بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این گونه بود که امام هادی علیه السلام لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می‌رود، چه بگوید. در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام‌شناسی است. روز پانزدهم ماه ذی‌الحجه روز ولادت امام هادی علیه السلام است و در واقع این روز فرصت خوبی است برای ما تا با زیارت جامعه بیشتر آشنا شویم، من کتابی به نام «نردبان آبی» در شرح زیارت جامعه نوشتم و در آن کتاب با امام هادی علیه السلام چنین سخن گفته‌ام، شما هم اگر دوست داشتید با من هم‌کلام شوید و این گونه با آن امام مهربان سخن بگویید:

چه کنم؟ خسته‌ام، پریشانم. حس می‌کنم که از شما دور افتاده‌ام، حسّی در درونم به من می‌گوید که باید به سوی شما بازگردم، آری! باید بازگردم. چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می‌دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می‌دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آن‌ها را می‌بینید و برایشان دعا می‌کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته‌ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا از شما این قدر دور شدم، چرا؟ فکر می‌کنم این بلا سر من آمد چون در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، شما را نشناختم، دوستان داشتم، اما بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم‌ها را باید شست!

باید به سوی شما بیایم، اما نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

به راستی چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم، دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، اما افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که پیرسم؟

نگاهم می کنید و می گوئید: از خود ما پیرس!

لبخندتان به دلم می نشیند، آری! از خودتان باید پرسید.

می خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگوئید. برایم از خودتان بگو!

امشب از شما می خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از خودتان بگوئید، بگوئید که شما که هستید!

ما می خواهیم برایت از خودمان سخن بگوئیم، آیا تو آماده ای؟

ما از خاندان پیامبر هستیم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می باشد.

فرشتگان نزد ما می آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان

خدمتگزاران ما هستند.

گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می آیند، نمی دانم شنیده ای که

فرشتگان اولین شاگردان ما بوده اند، آنها از ما توحید را فرا گرفته اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته‌ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی‌دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم.⁵²

شب قدر هم که فرا می‌رسد، فرشتگان نزد ما می‌آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود.⁵³

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به در خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی‌دانم این مطلب را شنیده‌ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به 100 قسمت تقسیم نمود، 99 قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقی مانده را میان همه آفریده‌های خود تقسیم نمود.⁵⁴

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم. ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای

دنیا که مهربانی و عطف می‌بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می‌خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می‌کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ‌کس نمی‌تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این‌که لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم که بر بندگان خدا نازل می‌شود.

ما مهربانی در حق دیگران را به بالاترین حد خود رسانده‌ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ‌کس نمی‌تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ‌کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

ما خزانه‌داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان‌ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می‌گرفت ما را به عنوان خزانه‌داران علم خود به آن‌ها معرفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی‌گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی‌کنیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی‌ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می‌بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود ما می‌باشد، ما اساس زیبایی‌ها و خوبی‌هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می‌بینی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می‌خواهی حکایت موسی علیه السلام را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی‌بری؟

روزی از روزها، موسی علیه السلام از مکانی عبور می‌کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، موسی از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می‌کند و دست‌هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی علیه السلام چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی‌کنم، اگر او می‌خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده‌ام تا بندگانم از راهی که گفته‌ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه تو و راه جانشین تو (هارون) به سوی من بیاید، نه این‌که راه دیگری را بییماید و از راهی که من معین کرده‌ام، روی برگرداند.⁵⁵

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می‌کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی،

خدا صدایت را می شنود و تو را قبول می کند، اما اگر راهی غیر از راه ما
بیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان‌ها و
زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم
که هیچ کس غیر ما آن را نمی داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب
خودش، انتخاب نموده است و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین
پیامبر خدا، محمد ﷺ هستیم.⁵⁶

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می کنیم، ما
نورهایی هستیم که تاریکی‌ها را روشن می کنیم و مردم را از گمراهی نجات
می دهیم. ما مانند علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می دهیم. ما
صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی‌ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می باشیم، ما هستیم که
مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان
هم به ما پناه می آورند.

روز قیامت که سخت ترین روز برای همه می باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از
ما پیدا نمی کنی.

هر کس می خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و
راه ما را ببیند. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، اما با ما بیگانه باشی،
بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا
را فقط و فقط می توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برای گفتن که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می‌خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب‌های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به جز قلب‌های ما یافت نمی‌شود، خداوند اسرار خود را در قلب‌های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می‌دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می‌دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده‌ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت‌قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه‌ای تردید نمی‌کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما همه تلاش می‌کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبت خداست و در همه جهان هستی، هیچ‌کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می‌شود

ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبت خدا گردیم.
آری! آن کس که شیرینی محبت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او
نمی‌رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی‌جوید.
ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می‌کنیم، به آنان می‌گوییم که خدا چه
چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می‌آید.
ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرامی داشته است و ما جز سخن خدای خود
چیزی نمی‌گوییم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می‌پذیریم و
هرگز مخالفت فرمان او نمی‌کنیم.

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده
است و ما را به همه آن‌ها برتری داده است.

ما «حزب الله» هستیم، ما حزب خدا می‌باشیم و هر کس پیرو ما می‌باشد از
حزب خداست.⁵⁷

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب‌های ما جایگاه اسرار خدا می‌باشد، ما
حجت خدا بر بندگان هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می‌گویی: (**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**)

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر
مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و
سعادت دنیا و آخرت را از آن خود خواهند نمود.

ما از همه لغزش‌ها و زشتی‌ها و پلیدی‌ها به دور هستیم، خدا به ما مقام
عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود
راه نمی‌دهیم.

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک‌تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی‌کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی‌کنیم.

ما مفسر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر ما بهره ببرند، اما افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرادادند.

خدا ما را ستون‌های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی‌شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوت گرفته و عزت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی‌کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام است.

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده‌های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می‌گذرد، باخبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت‌های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی‌ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی‌ها و بلاها صبر نمودیم. ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می‌خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه‌ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها و سختی‌ها بر ما هجوم می‌آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می‌کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می‌خواستیم، خدا آن‌ها را نابود می‌کرد، اما می‌دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم.⁵⁸

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادت بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ‌کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، اما مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آن‌ها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادعا می‌کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آن‌ها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند، اگر آن‌ها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می‌شود که راستگو هستند، اما اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سرباز زدند، روشن می‌شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می‌دهد.

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می‌کند، شرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می‌خواهی از همه بلاها و سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانیم و به سوی او راهنمایی می‌کنیم، ما به خدا ایمان داشته و تسلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بیسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرامین خدا را عمل می‌کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خدا می‌بریم، هر گاه حکم و دستوری می‌دهیم، این حکم و دستور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته‌ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آن خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادت‌مند می‌شود، خوشبختی دو جهان در
گرو ولای ما می‌باشد، اگر می‌خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما
بیا. فقط در سایه محبت و ولایت ما می‌توانی برای همیشه رستگار شوی...

آنچه در اینجا آمد، فقط قسمتی از کتاب «نردبان آبی» بود، جهت آشنایی
کامل با «زیارت جامعه» خوب است این کتاب را مطالعه کنید.
لازم به ذکر است امام هادی علیه السلام در پانزدهم ذی‌الحجه سال 212 در اطراف
مدینه به دنیا آمدند، ایشان بعد از شهادت پدرشان در سال 220 هجری به
امامت رسیدند، مدت امامت آن بزرگوار 33 سال و عمر شریفش 41 سال بود.
ایشان در سال 254 در شهر سامرا به دست متوکل عباسی به شهادت رسیدند.

در جستجوی الماس هستی هستم

گذرنامه خود را تحویل مأمور فرودگاه «جدّه» می‌دهم، مهر خروج از عربستان را به روی گذرنامه می‌زند و نیم ساعت بعد هواپیما می‌شوم، کمر بند ایمنی خود را می‌بندم و دعای سفر را می‌خوانم.

هواپیما حرکت می‌کند و به سمت باند پرواز می‌رود، موتور هواپیما روشن می‌شود و هواپیما سرعت می‌گیرد، دیگر وقت آن است که هواپیما از زمین بلند شود که صدای هولناکی به گوش می‌رسد، هواپیما از باند منحرف می‌شود...

همه ترسیده‌اند، از زیر هواپیما آتشی بلند شده است، بعد از لحظاتی، هواپیما متوقف می‌شود، ماشین‌های آتش‌نشانی به سوی هواپیما می‌آیند، آتش را خاموش می‌کنند.

از هواپیما پیاده می‌شویم و به سالن انتظار می‌رویم. حالا معلوم می‌شود که از چه خطر بزرگی جان سالم به در برده‌ایم، موقعی که هواپیما می‌خواست از زمین بلند شود چرخ آن آتش گرفته است. این حادثه فقط چند ثانیه دیرتر اتفاق می‌افتاد، هواپیما دیگر قابل کنترل نبود و معلوم نبود چه پیش می‌آمد!

گذرنامه خود را تحویل مأمور سعودی می‌دهیم بار دیگر مهر ورود به عربستان به آن می‌زنند. بعد سوار اتوبوس شده و به سوی هتل حرکت می‌کنیم.

موقع شام در رستوران همه درباره فروشگاه‌های جدّه سخن می‌گویند، گویا ما فردا عصر به سمت تهران پرواز خواهیم کرد، همه در حال برنامه‌ریزی برای فردای خود هستند، عده‌ای می‌خواهند به ساحل دریا بروند، عده‌ای هم هوس فروشگاه‌های جدّه کرده‌اند.

به اتاق خود می‌روم. روی تخت دراز می‌کشم و به فکر فرو می‌روم، فکری به ذهنم می‌رسد، باید از این فرصت پیش آمده استفاده کنم. من نقشه‌ای در سر دارم.

صبح زود از هتل بیرون می‌آیم، ماشینی در بست می‌گیرم. به سوی منطقه «جحفه» شش کیلومتری غدیر خم حرکت می‌کنم، جایی که در ایام حج، حاجیان در آنجا لباس احرام بر تن می‌کنند و به سوی مکه می‌روند. از «جده» تا «جحفه» حدود 130 کیلومتر راه در پیش دارم.

وقتی به جحفه می‌رسم، می‌بینم که چقدر آنجا خلوت است! در اینجا مسجدی است، وارد مسجد می‌شوم، دو رکعت نماز می‌خوانم، سپس سوار ماشین می‌شوم و به جستجوی منطقه غدیر می‌پردازم، ساعتی می‌گذرد... اینجا بیابانی است و من در دل این بیابان پیش می‌روم، من کجا آمده‌ام، در جستجوی چه هستم؟ اینجا چه می‌خواهم؟

من به تاریخ سفر می‌کنم، به روز هفدهم ماه ذی‌الحجه سال دهم هجری، به گذشته‌های دور می‌روم...

در دوردست‌ها صدای کاروان به گوش می‌رسد، از جا برمی‌خیزم، باید خود را به آن کاروان برسانم... به پیش می‌روم، می‌روم تا آن‌که به کاروان می‌رسم، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می‌آیند.⁵⁹ همه این مردم از سفر حج می‌آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده‌اند و اکنون می‌خواهند به سوی خانه‌های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می‌رود، عده‌ای سواره‌اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می‌آیند، آسمان ابری است، خورشید در پس پرده ابرها پنهان

شده است. وقتی آنان به اینجا می‌رسند، منزل می‌کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است.⁶⁰

نزدیک اذان ظهر است، بلال اذان می‌گوید، صف‌های نماز مرتب می‌شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می‌خوانند. بعد از نماز پیامبر با صدای بلند چنین دعا می‌کند: «خدا محبت علی علیه السلام را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علی علیه السلام را به حضور می‌طلبد، پیامبر به او می‌گوید:

— ای علی! من از خدا خواسته‌ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

— ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

— ای علی! بگو: «خدایا! محبت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی علیه السلام دعا می‌کند، پیامبر به دعای او آمین می‌گوید. لحظاتی می‌گذرد، اکنون جبرئیل نازل می‌شود و آیه 96 سوره مریم را بر پیامبر نازل می‌کند: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا): کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند، من محبت آنها را در دل‌ها قرار می‌دهم.

همه می‌فهمند که در آیه خدا از علی علیه السلام سخن می‌گوید، هر کس علی علیه السلام

را دوست دارد می‌فهمد که این کار خداست.

خدا دعای پیامبر خود را هرگز رد نمی‌کند، به همین خاطر است که هر چه

ایمان یک نفر زیادتر شود، علی علیه السلام را بیشتر و بیشتر دوست دارد.

عده‌ای از منافقان وقتی این منظره را می‌بینند، سخنانی بر زبان می‌آورند که

پیامبر از شنیدن آن ناراحت می‌شود. آنان می‌گویند این چه دعایی است که

محمد می‌کند، کاش او از خدا می‌خواست گنجی بزرگ بر او نازل کند...

اینجاست که خدا آیه 12 سوره هود را نازل می‌کند و این‌گونه قلب پیامبر خود را آرام می‌کند.

آری، گویا در این آیه پیامبر خود را دلداری این‌گونه می‌دهد: «ای محمد! قلب تو به خاطر سخنان این مردم به درد آمده است، وظیفه تو این است که مردم را از عذاب بیم دهی، دیگر نگران این نباش که آنان سخن تو را می‌پذیرند یا نه، من خودم به همه سخنان آنان گواه هستم و روزی می‌آید که به حساب همه خواهم رسید».⁶¹

صبح روز یکشنبه، هجدهم ذی‌الحجه فرا می‌رسد، صدای «اللّه اکبر» به گوش می‌رسد.⁶²

مردم همه در صف‌های منظم پشت سر رسول خدا به نماز می‌ایستند .
بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می‌شود تا به راه خود در این بیابان ادامه بدهد .

آفتاب بالا می‌آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می‌شکند ، کاروان 120 هزار نفری در دل بیابان پیش می‌رود .⁶³

انتظار در چهره پیامبر موج می‌زند ، به راستی کی وعده بزرگ خدا فرا خواهد رسید ؟ پیامبر منتظر امر مهمی است .

ساعتی می‌گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده‌ایم ، آفتاب بر ما می‌تابد و تشنگی بر من غلبه می‌کند .⁶⁴

خدای من ! چه برکه زیبایی ! چه آب باصفایی ! کنار برکه می‌روم و از آب زلال آن سیراب می‌شوم و شکر خدا را به جا می‌آورم .

اینجا غدیر خُم است. «برکه زلال»، اما اینجا سرزمین حجاز است و همه عرب زبانند، پس باید این اسم را به عربی ترجمه کنم، «برکه زلال» را به عربی «غدیر خُم» می‌گویند.⁶⁵

کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد. کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می‌ماندم و صفا می‌کردم! نمی‌توانم از آبی این آب، چشم بگیرم!⁶⁶ عدّه‌ای مشک‌ها را پر از آب می‌کنند و به کاروان ملحق می‌شوند. پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می‌رسد.

صدایی به گوش پیامبر می‌رسد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...:) ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده‌ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند.⁶⁷

وعده خدا فرا می‌رسد، خدا می‌خواهد کنار این برکه، مردم را با ولایت آشنا سازد.⁶⁸

همان گونه که آب این برکه، تشنگان کویر را جانی تازه می‌بخشد، ولایت علی عليه السلام هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید. مردم از آیه مهمی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند. صدای پیامبر سکوت صحرا را می‌شکند: «شتر مرا بخوابانید! به خدا قسم، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی‌روم».⁶⁹

شتر پیامبر را به زمین می‌خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می‌شود. چهره پیامبر از خوشحالی می‌درخشد، هیچ‌کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.

مردم، همه در تعجبند، نمی‌دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است. باید صبر کنیم تا همه مردم به اینجا برسند، اوّل کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما

می باشد ، خیلی ها هم هنوز از ما عقب ترند ، فکر می کنم که طول این کاروان
چندین کیلومتر بشود.⁷⁰

پیامبر دستور می دهد تا چند سوار نزد او بروند ، به آنها دستور می دهد تا به
همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند که برگردند . همچنین پیامبر عده ای را
می فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا
برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع شوند .

آفتاب بر سر و صورت من می تابد ، خوب است زیر درختان کنار برکه بروم
. چه درختان سرسبز و بلندی ! اینها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند
و خار دار که کنار برکه های این صحرا رویده است .⁷¹

این درختان با شاخه ها و برگ های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران
هستند .⁷²

فضای سایه این درختان پر از بوته های خار شده است و ما نمی توانیم زیر
سایه آن استراحت کنیم . شاخه های این درختان هم بلند شده و بعضی از آنها
به زمین رسیده است .

پیامبر هم به سوی این درختان می آید ، او نگاهی به این درختان می کند و به
فکر فرو می رود . آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می زند .

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمار .

پیامبر از آنها می خواهد تا بوته های خار زیر این درختان را از زمین در
آوردند و شاخه های اضافی را قطع کنند .⁷³

آن‌ها فوراً مشغول می‌شوند ، ابتدا بوته‌های خار را از ریشه در می‌آورند ، خارها به دست آن‌ها فرو می‌رود ، اما دردی احساس نمی‌کنند ، زیرا با عشقی مقدس کار می‌کنند .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته‌های خار خالی می‌شود ، اما هنوز خارهای زیادی ، روی زمین است و ممکن است به پای کسی برود . پیامبر دستور می‌دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .⁷⁴

گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ‌های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .⁷⁵

معلوم می‌شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتب شود . سنگ‌ها از بیابان جمع می‌شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می‌گیرد .

پیامبر دستور می‌دهد تا جهاز و رواندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ‌ها قرار دهیم زیرا هنوز ارتفاع منبر آن‌طور که باید بلند نشده است .⁷⁶

سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می‌کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می‌کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه‌ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد .⁷⁷

اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می‌دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .⁷⁸

مردم از آب زلال برکه ، وضو می‌گیرند و صف‌های نماز را تشکیل می‌دهند ، آن‌هایی که زودتر آمده‌اند در سایه درختان قرار می‌گیرند ، معلوم است که این جمعیت 120 هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی‌گیرند .

کسانی که دیرتر آمده‌اند در زیر آفتاب قرار می‌گیرند ، زمین خیلی داغ است ،
آنها مجبورند عباى خود را زیر پاهایشان پهن کنند.⁷⁹

همه مسلمانان در صف‌های منظم ایستاده‌اند و منتظرند تا با پیامبر نماز
بخوانند . آنها می‌دانند که پیامبر بعد از نماز می‌خواهد برایشان سخنرانی مهمی
کند.

در این میان به پیامبر خبر می‌رسد که عده‌ای از مردم از جمعیت فاصله
گرفته‌اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده‌اند .
خدایا ! مگر آنها سخن پیامبر را نشنیده‌اند که همه باید برای نماز جمع
شوند؟!!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیت اعلام کرده‌اند که همه
باید در نماز شرکت کنند .

آنها از بزرگان قریش هستند ، چرا آنها از مسلمانان جدا شده‌اند ؟ فکر
می‌کنم که آنها فهمیده‌اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می‌خواهند
بهانه‌ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه‌ای بهتر از این که بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟
!

پیامبر علی علیه السلام را به حضور می‌طلبد و به او می‌گوید : «علی جان ! به سوی
آنان برو و آنها را به اینجا بیاور» . علی علیه السلام حرکت می‌کند و به سمت آنها
می‌رود . بعد از لحظاتی همه آنها نزد پیامبر هستند .⁸⁰

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده‌اند و آماده خواندن نماز هستند . پیامبر
سجاده خویش را کنار منبر می‌گستراند و آماده نماز می‌شود .

الله اكبر !

این صدای اذان است که به گوش می‌رسد .⁸¹

چه منظره زیبایی !

یک برکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی‌الحجه ، سال دهم هجری .

نماز ظهر غدیر به پایان می‌رسد ، پیامبر از جای خود برمی‌خیزد ، از چند نفر می‌خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می‌رود و رو به مردم می‌ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .⁸²

او ابتدا از مردم سوال می‌کند : «ای مردم ! آیا صدای مرا می‌شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .⁸³

وقتی مطمئن می‌شود که همه مردم به سخنانش گوش می‌کنند ، سخنان خود را آغاز می‌کند.

ابتدا خدا را به یگانگی یاد می‌کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان‌ها و زمین است .

من به یگانگی او شهادت می‌دهم و به بندگی او اعتراف می‌کنم .

ای مردم ! خدا آیه‌ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می‌باشد : (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...) «ای پیامبر ! آنچه را که به تو

نازل کرده‌ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کند».⁸⁴

مردم! می‌خواهم علّت نازل شدن این آیه را برای شما بگویم: جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است.

ای مردم! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت، اکنون از شما می‌پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم؟⁸⁵ پیامبر وقتی به اینجا که می‌رسد، سکوت می‌کند.

اشک از چشمان همه ما جاری می‌شود، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است، مردم، همه با صدای بلند جواب می‌دهند: «ما شهادت می‌دهیم که دلسوز ما بودی و پیامبر خوبی برای ما بودی، خداوند به تو بهترین پاداش‌ها را بدهد!».⁸⁶

اکنون پیامبر علی علیه السلام را صدا می‌زند، و از او می‌خواهد به بالای منبر بیاید، علی علیه السلام از منبر بالا می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد.⁸⁷ پیامبر رو به جمعیت می‌کند و می‌گوید: «ای مردم! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می‌گذارم.

می‌خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار، چگونه رفتار خواهید کرد».⁸⁸

من یک سوال به ذهنم می‌رسد: چرا قبل از این سخن، پیامبر علی علیه السلام را کنار خود فرا خواند؟

شاید پیامبر می‌خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد، او می‌خواست به مردم بگوید که علی علیه السلام، محور عترت اوست! عترت پیامبر کسانی هستند

که در خانه علی علیه السلام هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام عزیزان پیامبر می‌باشند.

عده‌ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت پیامبر معرفی کنند !!

آن‌ها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند ! آری، پیامبر در عید غدیر هم به حدیث «تقلین» تاکید ویژه‌ای می‌نماید. سخن پیامبر ادامه می‌یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حق آن‌ها را از بین ببرید !»⁸⁹ . خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می‌کند .

پیامبر و علی علیه السلام بر بالای منبر ایستاده‌اند و همه چشم‌ها به آن‌ها خیره شده است . صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می‌شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر پاسخ مردم است ، همه فریاد می‌زنند : «خدا و پیامبر او» . برای بار دوم پیامبر سوال می‌کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» . مردم دوباره می‌گویند : «خدا و پیامبر او» . و بار سوم هم پیامبر همان سوال را می‌کند و مردم همین جواب را می‌دهند

90 .

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می‌دانند ، هیچ‌کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

پیامبر دست علی علیه السلام را در دست می‌گیرد ، و تا آنجا که می‌تواند دست او را بالا می‌آورد و با صدای بلند می‌گوید : **(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)**؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست.»

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.»⁹¹

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند.⁹²

پیامبر می‌خواهد همه مردم ، علی علیه السلام را ببینند ، برای همین ، بازوی علی علیه السلام را با مهربانی می‌گیرد و او را بلند می‌کند .

اکنون علی علیه السلام یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است.⁹³

پیامبر علی علیه السلام را این‌گونه بلند کرده است تا همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می‌رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمومنان است و به همه علوم من آگاه است.»⁹⁴

و بعد از آن پیامبر می‌گوید : «ای مردم آیا شنیدید؟» .

همه صدا می‌زنند : «آری ، ای رسول خدا!» .

پیامبر بار دیگر می‌گوید : «آیا شنیدید؟» .

بار دیگر مردم جواب می‌دهند : «آری، ای رسول خدا!» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای این مردم گفتم» .

و بعد از آن می‌گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش.»⁹⁵

در این میان ، مردی از میان جمعیت سؤال می کند : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .

پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .⁹⁶

علی عَلِيٍّ امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخن پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می دهد :

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می دانید علی ، اولین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟

ای مردم ! علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان ، جان خویش را به خطر انداخته است ، علی ، پیش من از همه ، عزیزتر است ، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .⁹⁷

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است ، اما عترت و خاندان من از نسل علی می باشد .⁹⁸

راه مستقیم را به شما نشان می دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .⁹⁹

مردم ! خداوند می فرماید : **(فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ...)** به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است ، ایمان بیاورید .¹⁰⁰

اکنون بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می‌باشد .

ای مردم ! فضائل علی بیش از آن است که بتوانم برای شما بگویم ، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .¹⁰¹
من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می‌باشد.¹⁰²

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .¹⁰³
سخن پیامبر به پایان می‌رسد.

پیامبر می‌خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.
آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی صدای الله اکبر پیامبر در غدیر می پیچد .¹⁰⁴

خدایا چه خبر شده است ؟

گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است :

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی

شدم که اسلام ، دین شما باشد .»¹⁰⁵

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند ، همه مردم می فهمند که اسلام با

ولایت علی علیه السلام کامل می شود .¹⁰⁶

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال

برساند .

سخن پیامبر ادامه پیدا می کند: «ای مردم! علی جانشین من است، او امام بعد

از من است، علی برای من، همچون هارون علیه السلام است برای موسی علیه السلام .»¹⁰⁷

به راستی پیامبر در این سخن می خواهد به چه چیزی اشاره کند؟

باید خاطره ای از سال نهم هجری را در اینجا بازگو کنیم. وقتی پیامبر همراه با

لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، از علی علیه السلام خواست تا در

مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. آری، پیامبر نگران کارشکنی منافقان

بود و برای همین علی علیه السلام را در مدینه باقی گذارد تا نقشه های منافقان نقش بر

آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه‌ای را بر سر زبان‌ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی علیه السلام همراه او باشد و برای همین علی علیه السلام را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی علیه السلام به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی علیه السلام گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «یا علی! أنت منی بمنزلة هارون من موسى... ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون علیه السلام در نزد موسی علیه السلام است، همان‌طور که هارون علیه السلام ، جانشین (بدون واسطه) موسی علیه السلام بود، تو نیز بعد از من جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».¹⁰⁸

این حدیث پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه و مقام علی علیه السلام سخن به میان آورد.

حتماً می‌دانی که هارون علیه السلام ، برادر حضرت موسی علیه السلام و جانشین و وصی او بود. این سخن پیامبر دلیل روشنی است که علی علیه السلام بعد از پیامبر جانشین اوست.

اکنون که پیامبر در سرزمین «غدیر» از حدیث «منزلت» یاد می‌کند. بار دیگر به مردم می‌گوید که مقام و منزلت علی علیه السلام نزد من، مانند مقام و منزلت هارون علیه السلام نزد موسی علیه السلام است.

پیامبر می‌خواهد همه بدانند که مقام علی علیه السلام در نزد او چگونه است.

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می‌کند و می‌گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می‌خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب امیرمومنان سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».¹⁰⁹

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته‌اند، آن‌ها می‌دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آن‌ها می‌باشد، برای همین آن‌ها یک صدا جواب می‌دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می‌کنیم».¹¹⁰

اکنون پیامبر و علی علیه السلام از منبر پایین می‌آیند .

پیامبر می‌خواهد مراسم بیعت با علی علیه السلام به صورت رسمی باشد برای همین دستور می‌دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه‌ای بر پا کنند .

آیا می‌دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است !¹¹¹

پیامبر از علی علیه السلام می‌خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی علیه السلام وارد خیمه می‌شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می‌شود ، کنار علی علیه السلام می‌ایستد ، گویا پیامبر کار مهمی با او دارد .

در میان عرب، رسم بر این است که وقتی می‌خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می‌بندند .

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی عَلِيٍّ می‌بندد ، نام این عمامه ، سحاب است .¹¹²

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می‌آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علی عَلِيٍّ شروع می‌شود .

در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می‌آیند و می‌گویند :
«ای رسول خدا ! تو می‌دانی که این مردم تازه مسلمان شده‌اند ، آن‌ها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیت را فراموش نکرده‌اند ، آن‌ها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می‌خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آن‌ها می‌کند و می‌گوید : «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است» .

بزرگان قریش این سخن را که می‌شنوند به فکر فرو می‌روند .

در این هنگام ، یکی از آن‌ها رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید : «ای پیامبر ! اگر می‌ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن» .

پیامبر نمی‌پذیرد ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می‌خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می‌داد .¹¹³

این مردم نمی‌دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد . بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می‌کنند . مردم آماده شده‌اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمّار را نگاه کن ، آن‌ها در اوّل صف ایستاده‌اند . همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی عَلِيٍّ آماده می‌کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می‌افتد .

آن‌ها وقتی با پیامبر روبرو می‌شوند سوال می‌کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در پاسخ می‌گوید : «این دستور خداست» .¹¹⁴

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نیز خود را برای بیعت آماده می‌کنند . یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می‌خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

دو نفر در اوّل صف ایستاده‌اند ، تا من می‌روم اسم آن‌ها را سوال کنم ، آن‌ها وارد خیمه ولایت می‌شوند .

صدای آن‌ها به گوشم می‌رسد : «سلام بر تو ای امیر مومنان» .

آن‌ها با علی عَلِيٍّ بیعت می‌کنند و با صدای بلند می‌گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی» .¹¹⁵

آیا آن دو نفر را می‌شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آن‌ها از خیمه بیرون بیایند .

— ببخشید ، آیا می‌شود شما خودتان را معرفی کنید ؟
 — چطور شما ما را نمی‌شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطاب هستم ، این هم ابو
 بکر است ، ما اولین کسانی هستیم که با علی عَلِيٍّ بیعت کرده‌ایم .¹¹⁶
 خیلی‌ها دلشان می‌خواست که آن‌ها اولین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را
 از همه ربودیم !
 اَمَّا من فکر می‌کنم اصلاً مهم نیست اولین نفری باشی که بیعت می‌کنی ! مهم
 این است که اولین نفری نباشی که بیعت خود را می‌شکنی !! اگر بتوانی به پیمان
 خود وفادار بمانی ، هنر کرده‌ای !

همه پیامبران وقتی می‌خواستند جانشین خود را معرفی کنند در روز هجدهم
 ماه ذی‌الحجه این کار را انجام می‌دادند . امروز روزی است که دین خدا کامل
 شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به راستی که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی‌رسد
 .¹¹⁷

آنجا را نگاه کن ! چرا اینان خاک بر سر خود می‌ریزند ؟ اینان که هستند ؟
 امروز که روز سرور و شادی است ، چرا این چنین می‌کنند ؟
 این‌ها همه ، شیاطین زمین هستند که وقتی فهمیده‌اند که پیامبر ، علی عَلِيٍّ را
 به عنوان جانشین خود معرفی کرده است از شدت ناراحتی خاک بر سر
 می‌ریزند ، امروز برای آن‌ها روز غصه است .
 آن‌ها نزد رئیس خود ، ابلیس ، جمع می‌شوند ، ابلیس به آن‌ها نگاه می‌کند و
 می‌گوید : «چه شده است ؟ چرا خاک بر سر خود می‌ریزید ؟» .

آن‌ها جواب می‌دهند: «مگر ندیدی که محمد، ولایت علی را اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می‌کنند؟» .

ابلیس خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: «ناراحت نباشید، در میان این جمعیت عده‌ای هستند که قول داده‌اند به بیعت امروز خود وفادار نمانند».¹¹⁸

شیطان برای این که حکومت عدالت‌محور علی علیه السلام برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

یک نفر با سرعت از جمعیت دور می‌شود، حدس می‌زنم او نمی‌خواهد با علی علیه السلام بیعت کند . بعد از لحظاتی او را می‌بینم که به سوی خیمه پیامبر می‌آید .

چه شد، چرا او برگشت؟

وقتی او با پیامبر روبرو می‌شود چنین می‌گوید: «من داشتم از اینجا می‌رفتم تا با علی بیعت نکنم، ناگهان به سواری زیبا و بسیار خوشبو برخورددم، او به گفت که هر کس از بیعت غدیر، امتناع کند یا کافر است یا منافق؛ برای همین بود که بازگشتم تا با علی بیعت کنم» .

پیامبر لبخندی می‌زند و می‌گوید: «آیا آن سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد».¹¹⁹

خداوند در مقابل دسیسه‌های شیطان، فرشتگان را می‌فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت زنان است که با علی علیه السلام بیعت کنند، همسران پیامبر هم آماده بیعت با علی علیه السلام می‌شوند . .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می‌آورند و پرده‌ای بر روی آن می‌زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می‌نهند و علی علیه السلام هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می‌گذارد و به این روش آن‌ها هم با امام خود بیعت می‌کنند .

حَسَّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می‌آید . وقتی او روبروی پیامبر قرار می‌گیرد چنین می‌گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می‌دهی شعری را که امروز در مدح علی علیه السلام سروده‌ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می‌زند و به او اجازه می‌دهد .

حَسَّان سینه‌ای صاف می‌کند و با صدای بلند شروع به خواندن می‌کند :
«يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ... پیامبر در روز غدیر با اُمّت خویش سخن گفت و تو می‌دانی هیچ سخنگویی گرامی‌تر از پیامبر نیست ، او از اُمّت خود پرسید :
مولایِ شما کیست ؟ همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، پس پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و فرمود :
ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده‌ام» .¹²⁰

شعر حَسَّان تمام می‌شود ، پیامبر نگاهی می‌کند و می‌گوید : «ای حَسَّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد» .¹²¹
به راستی که هنر می‌تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حَسَّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می‌توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب‌ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن‌ها پاک شود، این شعر در طول تاریخ مانند خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود.

آیا می‌دانی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود؟

در زبان عربی کلمه مولا، دو معنا دارد:

الف. صاحب ولایت.

ب. دوست.

ممکن است یک نفر با توجه به معنای دوم کلمه مولا، از سخن پیامبر چنین برداشتی کند: «هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست».

و روشن است که با این معنا، دیگر ولایت علی علیه السلام اثبات نمی‌شود، به زودی دشمنان علی علیه السلام، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر، این اشکال را وارد کنند.¹²²

من در سخن پیامبر فکر می‌کنم، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است.

به چند سوال مهم رسیده‌ام:

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیت در آن هوای گرم توقف کنند؟

چرا پیامبر همه آن‌هایی را که جلوتر رفته بودند، باز گرداند؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا، دین اسلام را کامل کرد؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی علیه السلام را امیر مومنان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علی علیه السلام» ، احتمال خطر و فتنه‌ای می‌رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنیم؟

آیا می‌شود اعلام دوستی با علی علیه السلام ، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد؟! آیا اعلام دوستی با علی علیه السلام نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند؟! فقط در اعلام ولایت و رهبری علی علیه السلام بود که احتمال فتنه دشمنان می‌رفت و خدا پیامبر را از این فتنه‌ها حفظ فرمود .

این ولایت علی علیه السلام است که دین را کامل کرد !
فقط ولایت و رهبری علی علیه السلام است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟

پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی ، همه مردان و زنان با علی علیه السلام بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحب ولایت سازگاری دارد .
منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می‌گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی با علی علیه السلام بود ، گوش کن : من حرفی ندارم که سخن تو را بپذیرم ، اما در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

آیندگان زمانی که متوجه شوند که پیامبر در هوای داغ و سوزان ، 120 هزار نفر را ساعت‌ها معطل کرده برای این که بگوید من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آن‌ها نخواهند گفت آن پیامبر دیگر چگونه انسانی بود؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علی علیه السلام را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟
عشق و دوستی پیامبر به علی علیه السلام ، حرف تازه‌ای نیست ! از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این‌که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد .
پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود ؟
باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد .
پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله‌ای مهمّ‌تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟
فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجب می‌شوند .
پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آن‌ها معرفی نمود .

گروهی از مردم هنوز منتظرند تا نوبتشان فرا برسد، آن‌ها هم می‌خواهند با علی علیه السلام بیعت کنند. دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذّت بخش است . او بعد از بیعت هر گروه ، رو به آسمان می‌کند و می‌گوید : «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید» .¹²³
او از این‌که برای بیعت با علی علیه السلام چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است ، شادمان است .

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد
جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

سر و صدایی می شنوم . چه خبر شده است ؟ جوانی با چند نفر از اینجا دور
می شود ، چقدر با غرور و تکبر راه می رود ! این جوان کیست ؟ چه می گوید ؟
چرا این قدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی آورد : «محمد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول
نمی کنیم !» .

او کیست که چنین گستاخانه سخن می گوید ؟ از اطرافیان خود پرس و جو
می کنم ، او معاویه است .

جای تعجب نیست ، سال ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است . او پسر
همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکرکشی کرده بود . معاویه
دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است . نه تنها با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت
نمی کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می دارد . او به سوی خاندان و فامیل
خود، بنی اُمیّه می رود .

عده ای از مسلمانان نزد پیامبر می روند، آنان در حضور پیامبر می نشینند،
سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه ای خیره مانده است ،
هیچ کس سخن نمی گوید .

بعد از لحظاتی .. پیامبر سکوت را می شکند و آیه هایی که همین آن جبرئیل
آورده است را می خواند :

(فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلِيَ... وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ...) ، «وای بر آن کسی که حق
را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبر به سوی خویشانانش رفت ، پس
وای بر او !».¹²⁴

همه با خود می‌گویند: این آیه‌ها به چه مناسبت نازل شده است ؟
آن‌ها خبر ندارند که معاویه ، از پذیرش ولایت علی علیه السلام سرباز زده و با تکبر
به سوی خاندان خود رفته است .
جبرئیل ، همه اخبار را برای پیامبر آورده و با نازل شدن این آیه‌ها ، آبروی
معاویه پیش مردم می‌رود .
پیامبر ابتدا تصمیم می‌گیرد تا معاویه را مجازات کند ، اما از این کار منصرف
می‌شود .¹²⁵

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند ، اما بدان که
امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد .
او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب
او را نمی‌خورند . مردم او و پدرش (بوسفیان) را به خوبی می‌شناسند ، آن‌ها از
قدیم دشمنان پیامبر بوده‌اند ، دست آن‌ها آلوده به خون حمزه ، عموی پیامبر
است !

می‌توان نگرانی را در چهره پیامبر حس کرد، او نگران پیرمردهایی است که
سنّ و سالی از آن‌ها گذشته است ، آن‌ها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام
سفید کرده‌اند و مردم آن‌ها را به عنوان یار پیامبر می‌شناسند و همه جا خود را
همراه و یار پیامبر نشان داده‌اند!! آن‌ها با علی علیه السلام بیعت کردند و اتفاقاً ، اولین
کسانی بودند که این کار را کردند ، آنان امروز بیعت کرده‌اند ، اما به فکر فتنه‌ای
بزرگ هستند ، آن‌ها می‌خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند .

کم کم خورشید به افق نزدیک می شود ، هنوز بسیاری از مردم بیعت نکرده اند . به من خبر می رسد که پیامبر می خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه بتوانند با امام خود بیعت کنند .¹²⁶

مراسم بیعت فعلاً متوقف می شود و اذان مغرب گفته می شود ، نماز برپا می شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می رود .

امشب ، این بیابان میزبان 120 هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه می بینی .

ساعتی می گذرد و من در خیمه خود هستم ، اما نمی دانم چرا خواب به چشمم نمی آید . خوب است بلند شوم و دوری بزنم . کنار برکه می روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می وزد . بلند می شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند :

— محمد دیوانه شده است !

— آیا می بینید که چگونه عشق علی ، محمد را دیوانه کرد !

— او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، اما به خدا قسم ، ما

نمی گذاریم که چنین بشود .¹²⁷

خدای من ! چه می شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می کنند ؟

نکند نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

اما خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آنها می‌شود و با ناراحتی می‌گوید :
«هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می‌گویید ؟ به خدا
قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .
نگاه کن !

مردی که از خیمه آنها بیرون می‌آید حذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر
می‌باشد .

ظاهراً ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان این‌ها را
شنیده است .

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حذیفه می‌دوند :
— ای حذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حق همسایگی قسم
می‌دهیم ، راز ما را فاش نکن .

— اینجا جای حق همسایگی نیست ، اگر گفته‌هایتان را از پیامبر پنهان کنم
وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده‌ام .¹²⁸
این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن‌قدر بلند حرف
بزنند که صدای آنها به گوش حذیفه برسد .
خدا به پیامبر وعده داده بود که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند .

مردم برای خواندن نماز صف می‌بندند ، نماز صبح برپا می‌شود . خورشید
روز دوم غدیر طلوع می‌کند و همه جا را روشن می‌کند .
من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می‌زنم ، منتظرم تا حذیفه را پیدا کنم ،
می‌دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

حُذیفه به این سو می آید ، داخل خیمه می شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

— ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می خواهند توطئه ای بکنند .

— ای حُذیفه ! آیا آن ها را می شناسی ؟

— آری .

— سریع برو و آن ها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی خیزد و آن سه نفر را با خود می آورد .

آن ها وارد خیمه پیامبر می شوند ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را می بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید ؟» .

همه آن ها می گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته ، دروغگوست» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آن ها را به حال خود رها می کند و آن ها به خیمه های خود می روند .¹²⁹

اکنون دیگر آن ها شناسایی شده اند و با دیدن برق شمشیر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ترس تمام وجودشان را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می دهد تا بقیه مردم با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موقّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می آیند و بیعت می کنند .

پیامبر می خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه ای باقی نماند .

چند روز می‌گذرد... روز بیستم و یکم ماه ذی‌الحجه فرا می‌رسد، بیشتر مردم با علی علیه السلام بیعت کرده‌اند و عده کمی باقی مانده‌اند.¹³⁰

فکر می‌کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می‌آید . اسم او حارث فہری است ، او نزد پیامبر می‌ایستد و چنین می‌گوید : «ای محمد! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم پذیرفتیم ، سپس گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، باز هم پذیرفتیم ، اما اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است؟» .

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی‌گویم» .

حارث تا این سخن را می‌شنود سر خود را به سوی آسمان می‌گیرد و می‌گوید : «خدایا! اگر محمد راست می‌گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن!»!

حارث سه بار این جمله را می‌گوید و از پیامبر روی برمی‌گرداند.¹³¹

از سخن این مرد تعجب می‌کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه؟! پیامبر نگاهی به او می‌کند و بعد از او می‌خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

حارث می‌گوید : «من از سخنی که گفته‌ام پشیمان نیستم و توبه نمی‌کنم» . او در دلش می‌خندد و می‌گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد؟ شما که خود را بر حق می‌دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او تصوّر می‌کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .
من هم در فکر فرو رفته‌ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده‌ام .
مگر علی علیه السلام بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی
حارث را نمی‌برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می‌کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .
خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

اما هر چه صبر می‌کنم عذابی نازل نمی‌شود. چرا؟
پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید : «اکنون که توبه نمی‌کنی از پیش ما
برو» .¹³²

حارث می‌گوید : «باشد من از پیش شما می‌روم» .
او با خوشحالی سوار بر شتر خود می‌شود و از پیش ما می‌رود ، سالم و
سرحال !
یکی از یاران پیامبر، وقتی می‌بیند که من خیلی گیج شده‌ام نزد من می‌آید و
می‌گوید :

— چه شده است ؟
— چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان
خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش
پیامبر رفت ؟

— آری ، تو باید واقعیت را بنویسی !
— یعنی می‌گویی که او راست می‌گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می‌زنی
؟ !

— مثل این که تو از قانون خدا اطلاع نداری !

— کدام قانون ؟

— مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا که خدا می‌گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی‌کنم» .¹³³

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

— خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

— خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می‌شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می‌کنم و به دنبال حارث می‌دوم .

آیا می‌دانید حارث از کدام طرف رفت ؟ یکی می‌گوید : «از آن طرف» . من به آن سمت می‌دوم تا به او برسم . در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می‌گردم . کیلومترها از غدیر دور می‌شوم ، هنوز او را پیدا نکرده‌ام . خدایا آن مرد کجا رفته است ؟ باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم ! شتر سواری از دور پیدااست .

نزدیک و نزدیک تر می‌شوم ، خودش است ، این حارث است . دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده‌ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی‌بینم . حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه‌اش می‌رود . او خیال می‌کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می‌زند . و من هیچ نمی‌گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می‌رسد .

ای گنجشک! در وسط این بیابان چه می‌کنی؟ نه این که گنجشک نیست،
ابابیل است!

آیا سوره فیل را خوانده‌ای؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود
خدا این پرنده‌گان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد، بر منقار هر کدام
از آن‌ها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آن‌ها را نابود کردند.
این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد، او می‌آید و درست بالای
سر حارث پرواز می‌کند.

او منقار خود را باز می‌کند و سنگ را بر سر او می‌اندازد. وقتی سنگ بر سر
حارث می‌خورد سر او را می‌سوزاند و در آن فرو می‌رود و او روی زمین
می‌افتد و می‌میرد.¹³⁴

ای حارث! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی، این هم عذاب خدا!
شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد!

باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیه مردم باز گویم. در میان راه عده‌ای
از مردم را می‌بینم، آن‌ها سراغ حارث را از من می‌گیرند، مکانی که حارث به
عذاب خدا گرفتار شده است را به آن‌ها نشان می‌دهم، مردم به آن سو می‌روند

من به سوی غدیر می‌آیم، می‌خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم، اما
می‌بینم که مردم خبر دارند.

تعجب می‌کنم، به یکی می‌گویم:

— شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده‌اید؟

— خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است!!!

— آیا می‌شود این آیه‌ها را برای من بخوانی؟

— آری! گوش کن: (سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...) مردی عذاب را برای خود طلب کرد، عذابی که بر کافران نازل می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را برطرف گرداند.¹³⁵

از این به بعد، هر وقت این آیه‌ها را می‌خوانم، این حادثه را به یاد می‌آورم. خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می‌رسد، آن‌ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده‌اند. امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد.

پیامبر نگاه به مردم می‌کند، می‌بیند که هلاک شدن حارث، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است.

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند.

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد، پیامبر دستور می‌دهد تا همه مردم پای منبر جمع شوند.

او بالای منبر رو به مردم می‌گوید: «ای مردم! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز، هیچ ترس و واهمه‌ای نخواهند داشت. خداوند از آن‌ها راضی خواهد بود و آن‌ها غرق رحمت و مهربانی خداوند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود».¹³⁶

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می‌آید، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی علیهم‌السلام است.

هر کسی که به ولایت علی علیهم‌السلام وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود.

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم می خواهند به خانه و کاشانه خود بازگردند . آن ها نزد پیامبر می آیند و اجازه می خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آن ها اجازه می دهد ، آنها آماده حرکت می شوند، خیمه ها جمع می شود .

اهل مکه و یمن برای خداحافظی می آیند، آنها با پیامبر وداع می کنند و به سوی شهر خود می روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می کنند . پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه رهسپار می شود.

شب بیست و دوم ماه ذی الحجّه است، پاسی از شب گذشته است. کاروان مدینه در دل بیابان به پیش می رود ، هوا کم کم تاریک می شود ، اذان مغرب نزدیک است ، ما در دل بیابان ، توقف کوتاهی برای خواندن نماز خواهیم داشت .

نماز مغرب ، سریع خوانده می شود و کاروان حرکت می کند ، باید خود را به منزل بعدی برسانیم ، در وسط بیابان که نمی شود منزل کرد !
هوا خیلی تاریک است ، ستارگان آسمان جلوه نمایی می کنند ، نسیم خنکی از کویر می وزد .

راستش را بخواهید خواب در چشمانم آمده است ، با خود می گویم : کاش الآن در رختخواب راحت خوابیده بودم !

به یکی از همسفران خود ، نگاه می کنم و می پرسم :

— حاجی ! آیا می دانی تا منزل بعدی چقدر راه داریم ؟

— منزل گاه بعدی «أبوا» است ، از غدیر خُمّ تا آنجا حدود بیست کیلومتر است ، ما از سر شب تا الآن، تقریباً پنج کیلومتر آمده‌ایم ، با این حساب پانزده کیلومتر دیگر باید برویم .

— راه زیادی در پیش داریم، اما همه این راه را به عشق مولایم می‌روم. تلاش می‌کنم تا خود را به پیامبر برسانم .
نگاه کن ! در این تاریکی شب ، چهره پیامبر می‌درخشد ، در کنار او خُذیفه را می‌بینم .

به او سلام می‌کنم و او با محبت جواب مرا می‌دهد .

ما آرام آرام به مسیر خود ادامه می‌دهیم .

بعد از لحظاتی سیاهی‌هایی به چشمم می‌آید :

— خُذیفه ! این سیاهی‌ها چیست ؟

— این‌ها کوه‌هایی هستند که ما باید از آن‌ها عبور کنیم .

— عبور از کوه در دل شب که خیلی سخت است ، آیا نمی‌شود از راه دیگر

رفت ؟

— نه ، راه مدینه از دل این کوه‌ها می‌گذرد .

ما وارد این منطقه کوهستانی می‌شویم و در میان درّه‌ای به راه خود ادامه

می‌دهیم .

هر چه جلوتر می‌رویم ، راه عبور باریک‌تر و تنگ‌تر می‌شود .

به گردنه‌ای می‌رسیم که عبور از آن بسیار سخت است ، اینجا جاده ، تنگ

می‌شود ، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور کنند .

شتر پیامبر اولین شتری است که از گردنه عبور می‌کند ، پشت سر او ، خُذیفه

و عمّار هستند .

خدای من! چه گردنه خطرناکی!

— حذیفه! نام این گردنه چیست؟

— اینجا «عقبه هرشا» است، همه مسافران مدینه باید از این مسیر بروند

137.

پیامبر بر روی شتر خود سوار است، ما مقداری از بقیه جلو افتاده‌ایم.

در این وقت شب، سکوت همه جا را گرفته است، در دل شب، فقط

پرتگاهی هولناک به چشم من می‌آید.

باید خیلی مواظب باشیم! اگر ذره‌ای غفلت کنیم به درون دره می‌افتیم، آن

وقت، دیگر کارمان تمام است.

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می‌رسد.

این جبرئیل است که با پیامبر سخن می‌گوید: «ای محمد! عده‌ای از منافقان

در بالای همین کوه کمین کرده‌اند و تصمیم به کشتن تو گرفته‌اند».¹³⁸

خداوند پیامبر را از خطر بزرگ نجات می‌دهد.

جبرئیل، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می‌کند، رازی که هیچ‌کس از آن خبر

ندارد.

عده‌ای از منافقان تصمیم شومی گرفته‌اند. آن‌ها وقتی دیدند پیامبر آن مراسم

با شکوه را در غدیر خم برگزار کرد و از همه مردم برای علی عَلِيٌّ بیعت گرفت،

جلسه‌ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند.¹³⁹

وقتی که آن‌ها خبر دار شدند که پیامبر در شب از «عقبه هرشا» عبور

می‌کند در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند.

آن‌ها چهارده نفر هستند و می‌خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر، سنگ

پرتاب کنند.

آن وقت است که شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد .

این نقشه آنهاست و آنها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند .

اگر یادت باشد خدا به پیامبر قول داده است که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند .

برای همین است که خدا جبرئیل را می‌فرستد تا او به پیامبر خبر بدهد .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می‌گوید و پیامبر با صدای بلند آنها را صدا می‌زند .

صدای پیامبر در دل کوه می‌پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می‌ترسند .

عمّار و حذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می‌کشند و از کوه بالا می‌روند ، منافقان که می‌بینند راز آنها آشکار شده است ، فرار می‌کنند .

خدا را شکر که صدمه‌ای به پیامبر نرسید !

حذیفه، نفس نفس زنان می‌آید و به پیامبر خبر می‌دهد که منافقان فرار کرده‌اند .

اکنون حذیفه منافقان را شناخته است ، اما پیامبر از او می‌خواهد که هیچ‌گاه نام آنها را فاش نکند .

آری، پیامبر ما، جلوه مهربانی خداوند است ، نمی‌خواهد نام دشمنان خود را فاش سازد !

این منافقانی که امشب نقشه ترور پیامبر را داشتند کسانی هستند که سال‌هاست مسلمان شده‌اند ، اما آنها امروز برای رسیدن به ریاست و حکومت ، حاضر هستند هر کاری بکنند .

آن‌ها می‌دانند که علی علیه السلام ، همه خوبی‌ها را در خود جمع کرده است و فقط او شایستگی رهبری را دارد ، اما عشق به ریاست ، لحظه‌ای آن‌ها را رها نمی‌کند و آرام نمی‌گذارد .

بر آفتاب سلامی دوباره کن!

آیا می‌دانی که مستحب است که حضرت علی علیه السلام را در روز غدیر زیارت کنی؟

آیا شنیده‌ای که امام هادی علیه السلام زیارتی را بیان کرده‌اند تا در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی علیه السلام را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم؟ مناسب می‌دانم که در اینجا به ترجمه قسمت‌هایی از آن زیارت بپردازم، امام هادی علیه السلام در آن زیارت، به نکات بسیار مهمی اشاره می‌کنند و این‌گونه می‌خواهند معرفت و شناخت ما را نسبت به حضرت علی علیه السلام و روز غدیر، زیاد و زیادتر کنند.

سعی کن در روز غدیر، این زیارت را حتماً بخوانی و این‌گونه محبت خود را به حضرت علی علیه السلام نشان بدهی.

سلام بر تو ای امین خدا! سلام بر تو ای حجّت خدا!

سلام بر تو ای آقای اهل ایمان و ای امیر مومنان!

من شهادت می‌دهم که تو جانشین پیامبر هستی و همه دانش پیامبر به تو به ارث رسیده است.

تو اولین کسی بودی که به پیامبر ایمان آوردی و خدا ولایت تو را بر مردم واجب نمود و از مردم خواست تا از تو پیروی کنند.

در روز غدیر، پیامبر تو را جانشین خود معرفی کرد و از مردم برای تو بیعت گرفت و مردم با تو بیعت کردند، خدا لعنت کند کسانی را که بعد از رحلت پیامبر، پیمان خود را شکستند و به عهد خود وفا نکردند.

ای امیرمومنان

من شهادت می‌دهم که خدا در قرآن از ولایت تو سخن گفته است و خوبی‌ها و فضائل تو را ذکر نموده است.

آری، کسی که در ولایت تو شک داشته باشد، به پیامبر ایمان نیاورده است، آن کس که پیرو دشمنان توست، از دین واقعی دور شده است.

در روز غدیر، خدا دین خود را با ولایت تو کامل نمود.

خدا در قرآن ما را به سوی راه خود دعوت کرده است، اکنون شهادت می‌دهم که تو همان «راه خدا» هستی که ما باید فقط آن را ببیماییم.

تو «صراط مستقیم» هستی که همواره از خدا می‌خواهیم تا ما را به سوی آن هدایت کند.

شهادت می‌دهم که خدا، دعای پیامبر را در حق تو مستجاب کرد، آری، پیامبر دعا می‌کرد تا در فرصتی مناسب، امر ولایت تو را برای همه اعلام کند.

وقتی روز غدیر خُم فرا رسید، خدا این دعای پیامبر را مستجاب کرد و پیامبر را از فتنه‌های دشمنان حفظ نمود و این آیه را بر او نازل کرد: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)** ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده‌ایم برای مردم بازگو کن!».

بعد از نازل شدن این آیه، پیامبر در میان مردم ایستاد و گفت: **(مَنْ كُنْتُ**

مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ) هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست.».

سپس چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.».

من بار دیگر بر تو سلام می‌کنم، ای امیرمومنان...¹⁴⁰

این گوشه‌ای بود از «زیارت غدیریّه» که امام هادی علیه السلام آن را برای ما بیان کرده‌اند.

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید، در آن کتاب، این زیارت به این عنوان ذکر شده است: «زیارت امیر المومنین علیه السلام در روز غدیر».¹⁴¹

در سال 35 هجری، عثمان خلیفه سوم در مدینه کشته شد و مردم با حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند.

در واقع، روز غدیر خم، روز آغاز خلافت ظاهری آن حضرت هم می‌باشد. در روز 18 ذی‌الحجه سال 35 هجری، عثمان خلیفه سوم کشته شد و مردم با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند.¹⁴²

آری، روز هیجدهم ذی‌الحجه سال دهم، روزی بود که پیامبر علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، اما مردم بعد از وفات پیامبر ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند، بعد از ابوبکر، عمر روی کار آمد و بعد از او، عثمان خلیفه سوم شد.

از حماسه غدیر 24 سال گذشت و مردم در سال 35 هجری، در روز 18 ذی‌الحجه بعد از کشته شدن عثمان با حضرت علی علیه السلام بیعت نمودند و زمام امور خود را به دست با کفایت آن حضرت سپردند.

از علی آموز اخلاص عمل!

تو رو به من می‌کنی و می‌گویی:

— هر وقت به مسجد پیامبر می‌روم، آنجا خیلی شلوغ است، در این چند روز نتوانستم در قسمت «روضه پیامبر» نماز بخوانم.

— باید موقع ظهر به آنجا بروی، بعد از نماز ظهر آنجا کمی خلوت می‌شود زیرا بیشتر مردم برای صرف ناهار به محل اقامت خود می‌روند.

قرار می‌شود که امروز ظهر به مسجد برویم، بعد از نماز جماعت، دقایقی صبر می‌کنیم، سیل جمعیت از مسجد خارج می‌شود، حالا فرصت خوبی است که به قسمت «روضه پیامبر» برویم، تو خوب می‌دانی که تا سال هفتم هجری مسجد پیامبر فقط همان محدوده «روضه پیامبر» بوده است، بعداً مسجد توسعه داده شده است.

برایت گفته‌ام که در مسجد پیامبر، هر جا که قالی آن به رنگ سبز است، آنجا همان «روضه پیامبر» است، پیامبر فرموده که بین منبر و خانه من، باغی از باغ‌های بهشت است. ما اکنون وارد باغ بهشتی می‌شویم. خوشحال می‌شوی، می‌توانی جایی برای خواندن نماز پیدا کنی. تو مشغول خواندن نماز می‌شوی و من به فکر فرو می‌روم، به راستی من کجا آمده‌ام، اینجایی که نشسته‌ام، چه خاطره‌ای دارد؟ دوست دارم به تاریخ سفر کنم، به قبل از سال هفتم هجری...¹⁴³

چند نفر وارد مسجد می‌شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجب به آنان نگاه می‌کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده‌اند؟ معلوم

می‌شود که این چند نفر از یهودیان «بنی قریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده‌اند، آنان می‌خواهد با پیامبر دیدار داشته باشند.

من وقتی می‌فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته و اسلام را انتخاب کرده‌اند، بسیار خوشحال می‌شوم، نزد یکی از آنان می‌روم و نام او را می‌پرسم. او خود را «عبدالله بن سلام» معرفی می‌کند. او به من می‌گوید از وقتی که مسلمان شده است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده‌اند و با ذلت و خواری با او برخورد می‌کنند.¹⁴⁴

یکی از مسلمانان به عبدالله بن سلام می‌گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبدالله بن سلام و دوستانش به سمت در مسجد می‌روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می‌روم.¹⁴⁵

اینجا خانه پیامبر است. عبدالله بن سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته‌اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می‌کند. عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می‌داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، جانشین موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، یوشع بود. عبدالله بن سلام رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید: ای پیامبر خدا! برای ما جانشین خود را معرفی کن!

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و آیه‌ای را بر او نازل می‌کند. پیامبر رو به آنان می‌کند و می‌گوید: «همین الآن، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را بر من نازل کرد: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند ، بر شما ولایت دارند».¹⁴⁶

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟
من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .
پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم» .
همه به سوی مسجد می روند، مسجد پر از جمعیت است و عده ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیت ، صدقه داده است ؟
خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سوال کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .
یک مرد عرب می خواهد از در مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنه است .
نزد فقیر می رویم ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل این که تمام دنیا را به او داده اند .

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید : «از پیش آن جوان می آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین می اندازد . همه از این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می‌گوید: «ساعتی قبل، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم، اما هیچ‌کس به من کمک نکرد، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم، در این میان، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد».

همه مردم، الله اکبر می‌گویند و به سوی آن جوان می‌روند. آن جوان، هنوز در حال خواندن نماز است. پیامبر تا او را می‌بیند اشک در چشمانش حلقه می‌زند!

به راستی این کیست که دیدنش این‌گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است؟

او علی علیه السلام است که به حکم قرآن، از امروز بر همه مسلمانان، ولایت دارد

147

پیامبر رو به مردم می‌کند و می‌گوید: «علی بعد از من ولی و امام شماست».¹⁴⁸

این خبر در شهر می‌پیچد که خدا آیه‌ای را درباره علی علیه السلام نازل کرده است، آن‌هایی محبت علی علیه السلام در سینه دارند خوشحال می‌شوند، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی علیه السلام!

اکنون حسان بن ثابت جلو می‌آید و در وصف علی علیه السلام این شعر را می‌سراید: «أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَ مُهَجَّتِي... ای علی! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو... تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد».¹⁴⁹

آفرین بر تو ای حسان! این شعر تو هرگز از یاد و خاطره‌ها فراموش نخواهد شد.

در میان مردم گروهی هستند که کینه علی علیه السلام را به سینه دارند، این خبر آن‌ها را بسیار ناراحت می‌کند. برای همین جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می‌کنند.

آیا می‌خواهی سخن آن‌ها را بشنوی؟ گوش کن: «ما هرگز ولایت علی را نمی‌پذیریم، آخر چگونه می‌شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ‌تر هستیم حکومت کند؟ علی خیلی جوان است، او برای رهبری شایسته نیست».

معلوم می‌شود که هنوز این مردم به سنت‌های جاهلیت ایمان دارند. عرب‌ها که همیشه رهبران خود را با ریش‌های سفید دیده‌اند نمی‌توانند رهبری یک جوان را قبول کنند. درست است که او همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریش سفید نمی‌شود، برای آن‌ها ارزش ریش سفید از همه فضایل برتر است!!

البته بعضی از این مردم، فکر می‌کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند، اما علی علیه السلام همیشه لبخند به لب دارد و برای همین به درد خلافت نمی‌خورد.¹⁵⁰

آنان در گوشه‌ای از مسجد، دور هم جمع می‌شوند، یکی از آنان می‌گوید:
— به نظر شما چه باید بکنیم؟

— اگر ما ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده‌ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلّت و خواری را تحمل کنیم و ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول کنیم.

— ما می‌دانیم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راست می‌گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده است، ما ولایت محمد را پذیرفته ایم، اما هرگز از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی نمی‌کنیم.

بار دیگر جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و این آیه را برای او می‌خواند:
(يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ): آنان نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز آن را انکار می‌کنند و بیشترشان کافر هستند».¹⁵¹

آری، ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی است که خداوند به این مردم عنایت کرده است، افسوس که این مردم به فکر سنت‌های روزگار جاهلیت هستند و این‌گونه خود را از این نعمت آسمانی بی‌بهره می‌کنند.

عمر بن خطاب دوستان خود را دور خود جمع می‌کند، آن‌ها نقشه‌ای در سر دارند، آن‌ها می‌خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه‌ای را هم درباره آن‌ها نازل کند!

آن‌ها با خود فکر می‌کنند که اگر آیه‌ای درباره آن‌ها نازل شود چقدر خوب می‌شود، آن وقت، آن‌ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت.

پول‌های خود را روی هم می‌ریزند، این یک سرمایه‌گذاری مشترک است، هرکس باید سهم خود را بدهد. با این پول می‌توان چهل انگشتر قیمتی خرید.

خبر می‌رسد که در مسجد بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است ! چند نفر کنار در مسجد ایستاده‌اند ، یکی از آن‌ها هم در داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می‌شود ، دور او حلقه می‌زنند و از او می‌خواهند تا نزد عمر بن خطاب برود که نماز می‌خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد . فقیر هم که از ماجرا، بی‌خبر است خوشحال می‌شود و به آن طرف می‌رود . با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می‌دهد و او به رکوع می‌رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می‌شود !

چهل فقیر، صاحب انگشتر شدند، اما آیه‌ای نازل نمی‌شود.¹⁵²

انگشترهایی که این گروه از دست دادند، خیلی قیمتی‌تر از انگشتر علی عليه السلام بودند ، اما انگشتر علی عليه السلام چیزی داشت که همه این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحب انگشتر بود !

مهم این است که تو کاری را با اخلاص انجام دهی، این اخلاص است که به یک کار ارزش می‌دهد.

روح و جان من کجاست؟

با دقت نگاه به تابلوی مسجد می‌کنم، می‌بینم روی آن نوشته است: «مسجد الاجابة». تعجب می‌کنم، آیا این نوشته درست است یا آنچه من شنیده‌ام. باید پرس و جو کنم.

داخل مسجد می‌شوم، جوانی را که چفیه قرمز بر سر دارد می‌بینم، جلو می‌روم از او می‌پرسم:

— اسم این مسجد چیست؟

— اینجا «مسجد الاجابة» است.

— چرا این مسجد را به این نام می‌خوانند؟

— در تاریخ آمده یک روز پیامبر سه حاجت مهم داشت و برای دعا کردن به اینجا آمد و دعای او مستجاب شد. برای همین این مسجد را به این نام خوانده‌اند.

— در زمان پیامبر اینجا مسجد بود؟

— خیر. اینجا زمینی خارج از شهر بود، بعدا مسلمانان در اینجا مسجدی بنا کردند.

معلوم شد که اینجا بیابان بوده است، سوال مهمی در ذهنم نقش می‌بندد، مگر پیامبر بارها نگفته‌اند که برای دعا کردن به مسجد بروید، پس چرا خودش برای دعا کردن به مسجد نرفته است؟ مگر او نگفته بود که بین منبر و خانه من، باغی از باغ‌های بهشت است، چرا او آنجا را رها کرد و برای دعا کردن به بیابان آمده است؟

باید بیشتر تحقیق کنم، باید سوال کنم.

آیا می‌دانی مباحله به چه معنا می‌باشد؟

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند، آن‌ها تصمیم می‌گیرند که در حق یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغ‌گوست، با عذاب خدا از بین برود، در زبان عربی به این کار، مباحله می‌گویند.¹⁵³

اینجا مسجد «مباحله» است، پیامبر در سال نهم هجری در اینجا با مسیحیان قرار مباحله گذاشتند، مباحله باید در بیرون از شهر واقع شود، زیرا قرار است بر کسی که دروغ می‌گوید، عذاب نازل شود، برای همین باید مباحله در بیرون از شهر انجام گیرد تا به مردم آسیب نرسد، بعدا مسلمانان در این مکان مسجدی ساختند تا یادآور جریان مباحله پیامبر با مسیحیان باشد.

چرا این وهابی‌ها نام این مسجد را تغییر داده‌اند؟ آیا آن‌ها می‌خواهند کاری کنند که این واقعه از یادها برود؟

آنانی که نام این مسجد را تغییر دادند باید بدانند که مباحله در یک مسجد خلاصه نمی‌شود، مباحله، یک حقیقت جاوید است، مباحله، سند محکم حقایق شیعیه است!

بی‌جهت نیست که وقتی به کلمات امام علی علیه السلام مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آن حضرت در ده مورد برای دفاع از حق خود به واقعه مباحله اشاره کرده است، امام رضا علیه السلام نیز وقتی با مأمون عباسی سخن می‌گفت، سه بار به واقعه مباحله اشاره کرده است.

من باید مباحله را بهتر و بیشتر بشناسم، باید به تاریخ سفر کنم، به سال نهم هجری بروم...¹⁵⁴

بیشتر قبیله‌های عرب مسلمان شده‌اند، شهر مکه هم فتح شده است، اکنون پیامبر دستور می‌دهد تا نامه‌ای به مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. نجران، منطقه‌ای خوش آب و هواست که در جنوب غربی مدینه در نزدیکی «یمن» واقع شده است. در آنجا مسیحیان زندگی می‌کنند. در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت می‌کند.

وقتی نامه پیامبر به دست مسیحیان می‌رسد، بزرگان آنان دور هم جمع می‌شوند تا درباره این نامه با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم می‌گیرند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا آن‌ها با پیامبر دیدار کنند.

مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدیه‌هایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند درباره دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه‌های آخرین پیامبر خدا را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می‌دادند می‌توانستند حقانیت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اسقف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

— ای محمد! موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

— عمران.

— پدر یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ که بود؟

— یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

— پدر تو کیست؟

— عبد الله.

— پدر عیسی علیه السلام کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. اینجا بود که جبرئیل نازل شد و آیه 59 سوره آل عمران را بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر رو به اسقف کرد و آیه قرآن را برای آنان خواند: **(إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...)**: عیسی علیه السلام مانند آدم علیه السلام است که خدا او را از خاک آفرید.

آری، خدا عیسی علیه السلام را بدون آن که پدر داشته باشد آفرید، اما این دلیل نمی شود که مسیحیان بگویند عیسی علیه السلام، خداست، زیرا آدم هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسی علیه السلام هر دو آفریده خداوند هستند. اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست».¹⁵⁵

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی خدا بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه مباهله را برای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: **(... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ)**. به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و نفس های خود را می آوریم، شما هم پسران، زنان و نفس خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

— سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباحله می‌کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمد! وعده ما کی؟

— فردا، صبح زود.¹⁵⁶

شب مسیحیان دور هم جمع شده‌اند و درباره فردا با یکدیگر سخن می‌گویند، یکی از آنان رو به بقیّه می‌کند و می‌گوید:

— اگر فردا محمد با یاران و لشکریانش آمد، بدانید که او بر باطل است و پیامبر خدا نیست.

— چطور مگر؟

— اگر او همه یارانش را با خود بیاورد، در واقع این‌گونه می‌خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند، ما در این صورت با او مباحله خواهیم کرد. فقط در یک صورت ما نباید با او مباحله کنیم.

— در چه صورتی؟

— اگر محمد با خاندان خودش برای مباحله بیاید.

— برای چه؟

— کسی که خانواده خود را برای مباحله می‌آورد، به حقانیت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است. ما باید از نفرین او بترسیم.

— آری، اگر محمد ﷺ پیامبر خدا باشد، نفرین او اثر می‌کند و عذاب بر ما نازل خواهد شد.

— درست است، ما داستان مباحله پیامبران را شنیده‌ایم، همه می‌دانیم اگر پیامبری برای مباحله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می‌کند و دشمن او نابود خواهد شد.¹⁵⁷

نزدیک طلوع آفتاب است، همه منتظر هستند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباحله خواهد برد، خدا به پیامبر دستور داده پسران، زنان و نفس‌های خود را برای مباحله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می‌کنند، پیامبر به سوی خانه علی علیه السلام می‌رود، وارد خانه می‌شود، بعد از لحظاتی، پیامبر از در خانه بیرون می‌آید در حالی که دست حسن علیه السلام را در دست گرفته و حسین علیه السلام را در آغوش خود گرفته است، بعد از آن فاطمه و علی علیه السلام می‌آیند. پنج تن به سوی وعده‌گاه حرکت می‌کنند.

مردم هم همراه آنان می‌آیند، وقتی پیامبر به آنجا می‌رسد با عبای سیاه خود، سائبانی درست می‌کند.

اکنون پیامبر آنجا زیر آن سایه‌بان می‌نشیند، حسن علیه السلام را طرف راست خود، حسین علیه السلام را سمت چپ خود می‌نشاند، از علی علیه السلام می‌خواهد جلو او بنشیند و فاطمه علیه السلام هم پشت سر پدر می‌نشیند. اکنون پیامبر آیه تطهیر را می‌خواند.¹⁵⁸

آیا تو می‌دانی آیه تطهیر کدام است؟

این آیه تطهیر است: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)** : خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند.»

دوست خوبم! من باید درباره این آیه برای تو سخن بگویم، اندکی صبر کن تا ماجرای مباحله را تمام کنم، سپس درباره آیه تطهیر برایت بیان خواهم کرد.

سپس پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می‌کند و می‌گوید:

«عزیزانم! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید.»¹⁵⁹

پیامبر دو دست خود را بالای سرش می‌برد در حالیکه انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده است.¹⁶⁰

او آماده است تا مراسم مباہله را آغاز کند. مسیحیان همه به اینجا آمده‌اند، آن‌ها این منظره را نگاه می‌کنند، بزرگان آنها جلو می‌آیند و می‌گویند:

— ای محمد! اینان چه کسانی هستند که همراه خود به برای مباہله آورده‌ای؟

— امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده‌ام، خدا هیچ‌کس را به اندازه اینان دوست ندارد.

— ای محمد! چرا یاران خود را نیاوردی؟ چرا لشکر خود را نیاوردی؟ چرا زن و یک مرد و دو بچه را آورده‌ای؟

— خدا به من چنین دستور داده است. من با این چهار نفر با شما مباہله می‌کنم. اینان اهل و خاندان من هستند.

اکنون همه می‌فهمند که اهل پیامبر چه کسانی هستند.¹⁶¹

رنگ از چهره مسیحیان می‌پرد، یکی از آنان می‌گوید: «به خدا قسم اگر امروز محمد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد.»

آنان نزد پیامبر می‌آیند و روی زمین می‌نشینند و چنین می‌گویند: «ای محمد! ما از مباہله کردن پشیمان شده‌ایم، ما می‌خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم.»

پیامبر سخن آنان را قبول می‌کند و تصمیم بر آن می‌شود که پیمان‌نامه صلح نوشته می‌شود، قرار می‌شود آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر

خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند.¹⁶²

اکنون پیامبر به سوی مسجد می‌رود، وارد مسجد می‌شود، جبرئیل بر او نازل می‌شود و به او چنین می‌گوید: «ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می‌کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می‌کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان می‌گیرد و سه مرتبه شکر خدا را به جا می‌آورد و سپس به سجده می‌رود.¹⁶³

روز مباحله، مانند آفتابی است که در روز بیست و چهارم ذی‌الحجّه طلوع کرد و برای همیشه روشنی‌بخش حقّ و حقیقت است. درست است که آن‌روز مباحله‌ای انجام نشد، اما یک اعتقاد بلند به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت پیامبر بودند.

بیا یک بار دیگر ترجمه آیه مباحله را با هم بخوانیم: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و نفس‌های خود را می‌آوریم، شما هم پسران و زنان و نفس‌های خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می‌گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اول: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه انفس (نفس‌ها)

این یک حقیقت قطعی است که پیامبر آن روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله برد. در کتب اهل سنت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آنها نمی‌توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباحله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می‌خواهد تا با مسیحیان این‌گونه سخن گوید و آنان را به مباحله دعوت کند، پیامبر به آنان می‌گوید بیاید این‌گونه مباحله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباحله کنیم.

پس معلوم می‌شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباحله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباحله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می‌باشند. اکنون باید آیه را با این 3 گروه تطبیق دهیم:

اول: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسین علیهما السلام را همراه خود برد. پس معلوم می‌شود که حسن و حسین علیهما السلام، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسین علیهما السلام را پسران پیامبر می‌نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، تو وقتی در زیارت عاشورا می‌گویی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانی که سخن تو، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می‌کند.

دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمه علیها السلام را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمه علیها السلام نسبت به همه زنان است.

سوم: گروه اَنْفُس (نفس‌ها)

این قسمت کلیدی‌ترین قسمت آیه است: (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)

برای بیان معنی این قسمت باید مقدمه‌ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می‌کنی و می‌گویی: «آن ماه است»، منظور تو مشخص است، تو ماه آسمان را دیده‌ای و به آن اشاره می‌کنی، اما گاهی به زیبارویی اشاره می‌کنی و می‌گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده‌ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده‌ای، تو می‌خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده‌ای.

خدا از پیامبر می‌خواهد که جان و روح خود را برای مباحله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می‌گوییم: «روح منی! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می‌خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است. خدا از پیامبر می‌خواهد تا «نفس خود» را برای مباحله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم. به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می‌دانست؟ پیامبر علی علیه السلام را بسیار دوست می‌داشت و او را همچون جان خود می‌دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفس و جان من است به سوی شما می‌فرستم».¹⁶⁴ آری، آیه مباحله ثابت می‌کند که علی علیه السلام، همچون روح و جان پیامبر است.

من هنوز در مدینه هستم، به یاد روزی می‌افتم که پیامبر از دنیا رفت و مردم با ابوبکر بیعت کردند، ابوبکر دستور داد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورند. آن روز علی علیه السلام برای حفظ اسلام باید صبر می‌کرد، حکومتی که روی کار آمده بود، عطش ریاست داشت و برای حفظ این ریاست ظلم‌های زیادی نمود. عده‌ای اطراف ابوبکر با شمشیر ایستاده بودند، عُمر بن خطاب شمشیر خود را بالای سر علی علیه السلام گرفته بود.¹⁶⁵

عُمر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! با ابوبکر بیعت کن که اگر این کار را نکنی گردنت را می‌زنم، تو چاره‌ای نداری، باید با او بیعت کنی».¹⁶⁶ علی علیه السلام در جواب چنین گفت: «ای ابوبکر، من با تو بیعت نمی‌کنم، این تو هستی که باید با من بیعت کنی. تو مردم را به دلیل خویشاوندی خود با پیامبر

به بیعت خود فرا خوانده‌ای ، اکنون ، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می‌خوانم ! تو خود می‌دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک‌ترم».¹⁶⁷

ابوبکر به فکر فرو رفت، او جوابی نداشت، اگر قرار است مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک‌تر است ، او پسر عموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است .

این صدای علی علیه السلام است که سکوت مسجد را شکسته است: «ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می‌دهم که راست سخن بگویی، بگو بدانم روزی که پیامبر برای مباهله مسیحیان می‌رفت، چه کسی را همراه خود برد؟ آیا مرا و همسر و پسرانم را همراه خود برد یا تو و همسر و پسرانم را؟».

ابوبکر چاره نداشت جز این که راست بگوید، او در جواب گفت: «ای علی! آن‌روز پیامبر تو و همسر و پسرانم را برای مباهله برد».¹⁶⁸

همه مردم به فکر فرو رفتند، آن‌ها به یاد آوردند که به حکم قرآن، علی، همانند جان و روح پیامبر است.

درست است که ریسمان به دست‌های علی علیه السلام بسته بودند و شمشیر بالای سر او نگه داشته بودند، اما علی علیه السلام این‌گونه از حق خود دفاع کرد.

او پیام بزرگ خود را به تاریخ داد، این صدای علی علیه السلام بود که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد و برای همیشه حقایق شیعیه را ثابت می‌کند .

در روز مباهله وقتی پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.

اکنون نوبت آن است تا درباره آیه تطهیر سخن بگویم.

در جستجوی خانه فاطمه علیها السلام هستم، آیا می‌توانم نشانه‌ای از آن پیدا کنم؟ شنیده‌ام خانه فاطمه علیها السلام داخل ضریح پیامبر است، چقدر خوب بود می‌توانستم محدوده آن خانه را بشناسم.

سوال می‌کنم، از گمشده خویش می‌پرسم، به من می‌گویند که اگر از «درِ جبرئیل» وارد مسجد پیامبر شوم، می‌توانم درِ ضریح پیامبر را ببینم. دری از جنس فولاد که قفلی بر آن زده‌اند. حدود دو متر بعد از این در، درِ خانه فاطمه است.

از در جبرئیل وارد مسجد پیامبر می‌شوم، نگاهم به ضریح می‌افتد، جلو می‌روم، کنار درِ ضریح می‌نشینم و به فکر فرو می‌روم، اینجا اکنون جزء مسجد شده است، اما در زمان پیامبر اینجا قسمتی از کوچه بوده است. به راستی من کجا آمده‌ام؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری...¹⁶⁹

در خانه باز می‌شود، فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از در خانه خارج می‌شود و به سوی خانه پدر می‌رود، (این غذا از آب و آرد و روغن تهیه شده است و با خرما شیرین شده است).¹⁷⁰

فاطمه علیها السلام در خانه پدر را می‌زند، اُمّ سلمه در را باز می‌کند، او همسر پیامبر است. به فاطمه علیها السلام خوش آمد می‌گوید، اُمّ سلمه به فاطمه علیها السلام علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمه علیها السلام نزد پدر می‌رود، او به پدر سلام می‌کند، پدر جواب سلام او را به گرمی می‌دهد و به احترام فاطمه علیها السلام از جا برمی‌خیزد و او را می‌بوسد، گویا همه دنیا را به این پدر داده‌اند، فاطمه علیها السلام به دیدار پدر آمده است!!

فاطمه علیها السلام می‌گوید:

— پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده‌ام.

— دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این‌گونه برای من زحمت می‌کشی.

— من کاری نکردم پدر جان!

— فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

— آن‌ها در خانه هستند.

— برو و آن‌ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا با هم بخوریم.

— چشم پدر جان!

اکنون فاطمه اجازه می‌گیرد و به خانه برمی‌گردد.¹⁷¹

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه‌ات را می‌بوسی؟

فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می‌اندازد. شبی که به آسمان‌ها سفر کردم،

سفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.

آن شب، بوی خوشی به مشام رسید. نگاهی به اطراف خود کردم و پرسیدم:

این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه

کرده است؟

مدهوش آن بو شده بودم. از جبرئیل سوال کردم: این عطر خوش چیست؟

جبرئیل گفت: این بوی سیب است! سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را با

دست خود آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سوال برای ما بدون

جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

همه می‌خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.

ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد من آمدند. آنان همراه خود همان سیب را

آورده بودند. آن‌ها به من گفتند: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و این سیب

را برای شما فرستاده است.¹⁷²

آری، من آن شب مهمان خدا بودم و خدا می دانست از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. آن شب فرشتگان به راز خلقت سیب پی نبردند، آنان باید صبر می کردند تا من آن سیب را بخورم و بعد از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برای همه معلوم می شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم.¹⁷³

لحظاتی بعد، فاطمه ع در حالی که دست حسن و حسین ع را گرفته است وارد خانه پیامبر می شود، علی ع نیز پشت سر آنها می آید، آنها وارد خانه پیامبر می شوند و به پیامبر سلام می کنند و جواب می شنوند، پیامبر با دیدن آنها بسیار خوشحال می شود، او حسن و حسین ع را در آغوش می گیرد و آنان را می بوسد.

فکر کنم امروز ام سلمه روزه باشد، او مشغول خواندن نماز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین ع سر سفره می نشینند و از آن غذا میل می کنند.

بعد از آن، پیامبر ام سلمه را صدا می زند و به او می گوید: من می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

بعد از لحظاتی، همان طور که پیامبر نشسته است، حسن ع را روی زانوی راست و حسین ع را روی زانوی چپ خود می نشاند و هر دو را می بوسد.¹⁷⁴

او سپس از علی ع می خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علی ع می گذارد.

سپس پیامبر از فاطمه عَلَيْهَا می‌خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمه عَلَيْهَا می‌آید و کنار پیامبر می‌نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه‌اش می‌گذارد و فاطمه‌اش را می‌بوسد.¹⁷⁵

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی‌دارد و آن را بر روی همه می‌اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می‌گیرد و می‌گوید: «بار خدایا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بار خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که بعد از مرگ او یادگار او بوده‌اند، علی و فاطمه و حسن و حسین؛ خاندان من هستند، اینان یادگاران من می‌باشند، اهل بیت من می‌باشند، گوشت و خون آن‌ها از من است، از تو می‌خواهم همه پلیدی‌ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی.»¹⁷⁶

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می‌کند.

لحظاتی می‌گذرد، جبرئیل نازل می‌شود و آیه 33 سوره احزاب را برای پیامبر می‌خواند: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)**: خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند.»

لبخند بر چهره پیامبر می‌نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می‌خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای او را مستجاب نمود.

اُمّ سلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می‌آید و به پیامبر می‌گوید:

— ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

— ای اُمّ سَلَمَه! تو همسر من هستی و سرانجامِ تو خیر و خوبی است!¹⁷⁷
اُمّ سَلَمَه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل بیت» می خواند، اما مقام اهل بیت،
مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و
زشتی به دور هستند.

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن‌ها باید
اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بشناسد، پیامبر می داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و
ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان
صبح به در خانه فاطمه می آید، در را می زند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ
بَيْتِ النَّبُوَّةِ: سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا
رسیده است. (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
)».

سپس بار دیگر در خانه را محکم تر می زند و چنین می گوید: «أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ
سَأَلْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ. من با دوست شما دوست هستم، با دشمن شما
دشمن هستم.»¹⁷⁸

سپس صدای اهل این خانه به گوش می رسد که جواب سلام پیامبر را
می دهد.

پیامبر هر روز این کار را انجام می دهد تا مردم بدانند که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چه
کسانی هستند. پیامبر می خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه
درباره علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل شده است و آنان به حکم
قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی به دور هستند.¹⁷⁹

وقتی قرآن را می‌خوانم می‌بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می‌بندد که آیا می‌شود منظور از «اهل بیت» زنان پیامبر باشند؟

وقتی قبل و بعد از این آیه درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است، پس منظور از «اهل بیت» هم همان زنان پیامبر می‌باشند! باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقت قرآن را می‌خوانم، به نکته‌ای می‌رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می‌دهیم، از کلمه «شما» استفاده می‌کنیم، اما در زبان عربی برای خطاب باید دقت کنیم، اگر گروهی که می‌خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کنَّ» استفاده می‌کنیم.

در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کُنَّ» استفاده شده است، برای مثال در سوره احزاب آیه 33 می‌خوانیم: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ).

در این آیه خداوند می‌گوید: (يَطَهِّرْكُمْ)، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی‌شود که منظور از (كُم) در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا از زنان پیامبر بود، حتماً می‌فرمود: «يَطَهِّرْكن».

چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از (يَطَهِّرْكُمْ) در این آیه گروهی از مردان می‌باشد، اکنون باید از اهل سنت این سؤال را بنماییم، آنها باید جواب این سؤال را بدهند.

طبق نقل‌های متعدد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند، آری، اکثریت این گروه مرد هستند و فاطمه علیها‌السلام هم به عنوان یکی از افراد همراه این گروه مردان مطرح است، اما اگر این آیه را درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می‌شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود داشته باشد.

نکته دیگر این که روش و سبک قرآن با کتاب‌های معمولی فرق می‌کند، قرآن برای خود سبک خاصی دارد که ما باید به آن توجه کنیم، برای مثال همین سوره «احزاب» را با هم بررسی می‌کنیم:

الف. خدا در این سوره در آیات 29 تا 33 همسران پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد و به پیامبر می‌گوید که به آنان چنین بگوید: «ای زنان پیامبر! اگر شما زندگی دنیا و زینت‌های آن را می‌خواهید، بیایید تا من مهریه شما را بدهم...».

ب. بعد در آیات 34 تا 56 مؤمنان را خطاب قرار می‌دهد و درباره مسائل مختلفی سخن به میان می‌آورد.

ج. در آیه 57 بار دیگر سخن از زنان پیامبر به میان می‌آید، خدا به پیامبر می‌گوید: «ای پیامبر! به همسران خود بگو...».

به هر حال، قرآن برای خود سبک خاصی در بیان موضوعات دارد که ما باید به آن توجه نماییم، ضمن آن که اُمّ سلمه که همسر پیامبر است و خود شاهد نزول این آیه بوده است، هرگز این سخن را نگفته است که این آیه درباره مقام و جایگاه من می‌باشد، بلکه او در موارد مختلف این ماجرا را نقل کرده است و بارها گفته است که این آیه در مقام علی و حسن و حسین و فاطمه علیها‌السلام نازل شده است.

این خانه، خانه ناامیدی نیست

این توفیقی است که خدا به من داده که تا به حال بیست سفر به مدینه رفته‌ام، همه این سفرها با عنوان خدمتگزاری حاجیان بوده است و من نمی‌دانم چگونه شکر خدا را به جا آورم.

هر سفر که به مدینه می‌روم، سعی می‌کنم ساعتی را در یکی از نخلستان‌های آنجا سپری کنم. قدم گذاشتن در نخلستان‌ها حسّ عجیبی دارد، شاید علت آن، این است که نخلستان، مرا به گذشته‌های دور می‌برد، شهر مدینه که پر از هتل و ساختمان شده است، برای همین وقتی قدم در نخلستان می‌گذارم، گویی به صدها سال قبل باز می‌گردم و به جستجوی گمشده خویش می‌پردازم.

امشب هم به نخلستان آمده‌ام، در گوشه‌ای خلوت کرده‌ام، ماه در آسمان است، هوا صاف است، نسیم خنکی می‌وزد، من کنار نخلی در تاریکی نشسته‌ام. حسّی عجیب به سراغم می‌آید، کامپیوتر همراه (لپ تاپ) را روشن می‌کنم و شروع به نوشتن می‌کنم، به راستی من کجا هستم؟ اینجا چه می‌کنم؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال ششم هجری...¹⁸⁰

صدایی به گوشم می‌رسد، یکی دارد آیات قرآن را می‌خواند، این صدا از کجاست؟ صدای آب هم می‌آید. از جا برمی‌خیزم، جلو می‌روم، یکی در اینجا از چاه آب می‌کشد، درختان خرما را آبیاری می‌کند. سطل آب را داخل چاه می‌اندازد و آن را بالا می‌کشد و آب را پای نخل‌ها می‌ریزد.

او علی رضی الله عنه است که در دل شب این‌گونه کار می‌کند، سال ششم هجری است، وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، امسال باران کم آمده است و

خشکسالی است، علی علیه السلام هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو به عنوان مزد خود بگیرد.¹⁸¹

علی علیه السلام امشب تا صبح این نخلستان را آبیاری می‌کند، او خدا را شکر می‌کند که خدا حسن و حسین علیهما السلام را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود وفا کند. چند روز پیش حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، علی علیه السلام نذر کرد که اگر خدا فرزندانش را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسین علیهما السلام خوب شدند، او فردا می‌خواهد روزه بگیرد، فاطمه هم فردا را روزه می‌گیرد، در خانه علی علیه السلام، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می‌کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد.¹⁸²

علی علیه السلام با قدرت هر چه تمام‌تر از این چاه آب می‌کشد و درختان را آبیاری می‌کند، صبح که فرا برسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علی علیه السلام همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. علی علیه السلام خوشحال است که غروب فردا بر سر سفره آنان غذایی خواهد بود.

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علی علیه السلام با دست پر به خانه می‌رود، در دست او مقداری جو است، فکر می‌کنم با این مقدار جو می‌توان پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می‌رسد، فاطمه علیها السلام به استقبال علی علیه السلام می‌آید، وقتی علی علیه السلام نگاهی به فاطمه علیها السلام می‌کند، همه خستگی او برطرف می‌شود.

ساعتی بعد فاطمه علیها السلام کنار آسیاب دستی می‌نشیند و مشغول آسیاب کردن می‌شود تا با تهیه آرد بتواند نان بپزد.

نزدیک اذان مغرب است، علی علیه السلام به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می‌گوید، همه پشت سر پیامبر نماز می‌خوانند. علی علیه السلام بعد از نماز به خانه می‌آید، فاطمه علیها السلام سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی، فاطمه، حسن، حسین، فضه) گرد سفره می‌نشینند.

به سفره علی علیه السلام نگاه می‌کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان!! همه منتظرند تا علی علیه السلام دست به سفره ببرد، علی علیه السلام دست دراز می‌کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه‌ام». علی علیه السلام نگاهی به فاطمه علیها السلام می‌کند، از فاطمه‌اش اجازه می‌گیرد، فاطمه علیها السلام لبخند رضایت می‌زند، حسن و حسین علیهما السلام و فضه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می‌کنند، علی علیه السلام نان‌ها را برمی‌دارد و به سوی در خانه می‌رود و نان‌ها را به فقیر می‌دهد.

اهل این خانه با آب خالی افطار می‌کنند، آنان امشب گرسنه می‌مانند. فردا شب بار دیگر همه سر سفره نشسته‌اند، علی علیه السلام امروز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه علیها السلام آن را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمه علیها السلام نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان! علی علیه السلام بسم الله می‌گوید و دست می‌برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید».

بار دیگر علی علیه السلام به همه نگاه می‌کند، همه لبخند رضایتی بر لب دارند، علی علیه السلام نان‌ها را برمی‌دارد و به در خانه می‌رود و به آن یتیم می‌دهد. امشب نیز اهل این خانه با آب خالی افطار می‌کنند.

شب سوم است، همه سر سفره نشسته‌اند، علی علیه السلام امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه با آن نان پخته است. همه سر سفره نشسته‌اند که صدایی به گوش می‌رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من اسیر هستم! گرسنه‌ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر هیچ چیزی یافت نمی‌شود، اهل این خانه از صبح تاکنون هیچ نخورده‌اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بت پرست است، به راستی علی علیه السلام چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود باز نمی‌گردانند، آن‌ها همگی کریمند.

علی علیه السلام نان‌ها را در دست می‌گیرد آن‌را به اسیر می‌دهد و به داخل خانه برمی‌گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می‌مانند.¹⁸³

امشب علی علیه السلام سر خود را پایین می‌گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می‌شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می‌شود، سفره خالی است. به خدا هیچ‌کس نمی‌تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه‌اند، آن‌ها می‌دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره‌ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده‌ات را به بت پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج

انسانیت است! آری، فرشتگان اکنون می فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن‌ها امشب به سجده خود افتخار می کنند!

درست است که در این خانه غذایی یافت نمی شود؛ امّا فاطمه عَلَيْهَا با لبخندش برای علی عَلَيْهِ بهشتی ساخته است. بهشتی که علی عَلَيْهِ آن را با بهشت خدا هم عوض نمی کند. فاطمه عَلَيْهَا بهشت علی عَلَيْهِ است.

صبح روز بیست و پنجم ذی الحجّه فرا می رسد، صدای در خانه می آید، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه نماز می خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را می فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می یابد. نگاهی به آسمان می کند و دعا می کند.

جبرئیل نزد پیامبر می آید و به او می گوید: ای محمد! خدا در مقام خاندان تو، این سوره (سوره هل اتی یا سوره انسان) را نازل کرده است:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)
هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْأَعْيُنِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا... إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا... وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَ أَسِيرًا....)

آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که او هیچ چیزی نبود و از او هیچ یاد و نشانی به میان نبود؟

ما انسان را آفریدیم و او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه سعادت و گمراهی را به او نشان دادیم. ما برای کسانی که کفر ورزند غذایی دردناک آماده کرده ایم.

در روز قیامت، مومنان از آب گوارا سیراب خواهند شد که با عطر خوشی آمیخته است، فقط آنان از آن چشمه می نوشند، آنان کسانی هستند که به نذر خود وفا می کنند و از روز قیامت در هراس هستند و غذای خود را به فقیر و

یتیم و اسیر می‌دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، آنان این کار را به خاطر خدا انجام می‌دهند و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران ندارند... و خدا هم به آنان بهشت خویش را ارزانی می‌دارد...¹⁸⁴

جبرئیل این آیات را می‌خواند و سپس سکوت می‌کند.

لبخندی بر چهره پیامبر می‌نشیند و چنین می‌گوید: «خدا به شما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شما مبارک باد این مقامی که خدا به شما داده است، خوشا به حال شما که خدا از شما راضی است و شما را به عنوان بندگان برگزیده خود انتخاب نمود. خوشا به حال کسی که با شما باشد زیرا خدا به شما مقام شفاعت را داد».¹⁸⁵

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می‌آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنج نفر غذا در آن است. بوی غذای بهشتی همه جا می‌پیچد، گویا این غذا آب‌گوشت است و گوشت زیادی در آن یافت می‌شود، همه سر سفره می‌نشینند و از آن غذا می‌خورند و سیر می‌شوند.¹⁸⁶

پیامبر، خدا را شکر می‌کند که همانگونه که مریم عَلَيْهَا السَّلَام در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می‌کنند.¹⁸⁷

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کاسه اکنون نزد امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام است، وقتی او ظهور کند، آن کاسه را آشکار می‌کند و با آن غذا میل خواهد کرد.¹⁸⁸

آن لباس قیمتی را می‌خواهم

امام کاظم علیه السلام در دهه آخر ذی‌الحجه سال 128 هجری در «ابوا» (بین مکه و مدینه -) به دنیا آمدند، و بعد از شهادت پدر بزرگوارش در سال 148 رهبری شیعیان را به عهده گرفتند و در سال 183 مظلومانه به شهادت رسیدند.¹⁸⁹

آن حضرت همواره مورد ظلم و ستم حکومت عباسی بودند و مدت زیادی در زندان‌های هارون، خلیفه عباسی زندانی بودند. در اینجا به ذکر چند نکته از زندگی آن حضرت می‌پردازیم:

امام صادق علیه السلام از سفر حج باز می‌گردد، او در وسط راه مکه به مدینه در منطقه‌ای به نام «ابواء» منزل کرده است. عده‌ای از یاران آن حضرت همراه او هستند، آنان در خیمه امام مهمان هستند.

امام برای آنان صبحانه می‌آورد، همه سر سفره می‌نشینند تا همراه امام صبحانه میل کنند، در این هنگام زنی به در خیمه می‌آید و امام را صدا می‌زند، آن زن به امام می‌گوید: من از طرف همسر شما آمده‌ام، او شما را می‌طلبد.

امام از جا برمی‌خیزد و همراه آن زن می‌رود. مدتی می‌گذرد، امام به خیمه باز می‌گردد، رو به یاران خود می‌کند و می‌گوید: «خدا به من پسری عنایت کرد که از همه مردم روی زمین بهتر است».

امام صادق علیه السلام نام فرزند خود را موسی علیه السلام می‌گذارد و وقتی به مدینه می‌رسد به شکرانه ولادت فرزندش، سه روز مهمانی می‌گیرد و به مردم غذا می‌دهد.¹⁹⁰

اسم من یعقوب است، امروز می‌خواهم با امام صادق علیه السلام دیداری داشته باشم. وارد خانه امام می‌شوم، سلام می‌کنم، جواب می‌شنوم، سپس روبروی امام با کمال ادب می‌نشینم.

امام صادق علیه السلام با نوزاد خود سخن می‌گوید، من صبر می‌کنم، سپس امام رو به من می‌کند و می‌گوید: «ای یعقوب! این فرزند من است، او امام بعد از من است. نزد او بیا و به او سلام کن.»

من جلو می‌روم، سلام می‌کنم، او لب به سخن می‌گشاید و جواب سلام مرا می‌دهد و می‌فرماید: «این چه نامی بود که بر روی دختر خود نهاده‌ای؟ خدا این نام را دشمن می‌دارد، برو نام دختری را عوض کن!»

اکنون امام صادق علیه السلام به من نگاهی می‌کند و می‌فرماید: «ای یعقوب! به سخن فرزندم گوش کن، نام دختری را تغییر بده.»

من سرم را پایین می‌گیرم، راستش را بخواهید از امام خجالت می‌کشم، چرا باید چنین اسمی را بر روی دختر خود بگذارم، همان‌جا نام دیگری برای دختر خود انتخاب نمودم.

آن روز بود که من فهمیدم امام حتی در کودکی از خیلی چیزها باخبر است، علم و دانش امام مانند انسان‌های عادی نیست، خداوند به آنان علم خویش را عطا کرده است و فرقی بین کودکی و بزرگی آنان نیست.¹⁹¹

اسم من ابوحنیفه است، از رهبران اهل سنت هستم و طرفداران زیادی دارم. امروز به مسجد می‌روم تا نماز بخوانم، نگاهم به نوجوانی می‌افتد که در مسجد نماز می‌خواند.

چند نفر از جلوی او رد می‌شوند، مانع رفت و آمد آنان نمی‌شود و به نماز خود ادامه می‌دهد. من تعجب می‌کنم، این نوجوان کیست که از احکام نماز بی‌خبر است، مگر او نمی‌داند که هنگام نماز نباید اجازه بدهد کسی از جلوی او رد بشود.

به من می‌گویند او پسر امام صادق علیه السلام است، بر تعجب من افزوده می‌شود، خوب است این بار که با امام صادق علیه السلام روبرو شدم ماجرا را به او بگویم.

روز بعد نزد امام صادق علیه السلام می‌روم و به او می‌گویم:

— من دیدم که پسر نماز می‌خواند و مردم از مقابلش رفت و آمد می‌کردند و او مانع آن‌ها نمی‌شد.

— اکنون پسر را صدا می‌زنم اینجا بیاید و تو سوال خود را از او بپرسی.

لحظاتی می‌گذرد، اکنون آن نوجوان در مقابل من ایستاده است، من سوال خود را می‌پرسم. او رو به پدرش می‌کند و می‌گوید: «ای پدر! من برای خدایی نماز می‌خوانم که از همه کس به من نزدیک‌تر است، خدای من از خود من هم به من نزدیک است، خدا در قرآن می‌گوید: **(وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)**، ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تر هستیم».¹⁹²

وقتی سخن او به اینجا می‌رسد، امام صادق علیه السلام به سوی پسرش می‌رود و به نشانه محبت او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: جانم به فدایت!

من آن روز فهمیدم که موقع نماز هیچ فاصله‌ای بین خدا و بنده‌اش نیست.¹⁹³

یک روز هارون خلیفه عباسی به امام کاظم علیه السلام رو کرد و گفت:

— چرا شما خاندان، خود را پسران پیامبر می‌دانید در حالی که فرزندان دختر

پیامبر هستید؟

— ای هارون! اگر اکنون پیامبر زنده می‌شد و از دختر تو خواستگاری می‌کرد، آیا تو به او جواب مثبت می‌دهی؟

— بله. در این صورت من به افتخار بزرگی رسیده‌ام.

— امّا در فرض بالا نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به عقد او در می‌آورم.

— برای چه؟

— زیرا پیامبر جدّ دختر من است و این ازدواج حرام است. ما خاندان از نسل پیامبر هستیم.

— بعد از وفات پیامبر از او پسری باقی نماند، شما همه فرزندان فاطمه، دختر پیامبر هستید، نسل هر انسان از پسر ادامه می‌یابد، شما در واقع پسران دختر پیامبر می‌باشید و نباید خود را پسر پیامبر بدانید.

— ای هارون! آیا این آیه از قرآن را خوانده‌ای؟

— کدام آیه؟

— سوره انعام، آیه 84، آنجا که خدا می‌فرماید: **(وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...)**، خدا در این آیه می‌فرماید داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

— خوب.

— در آیه بعد خدا چنین می‌فرماید: **(وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ...)**. خدا زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

— ای هارون! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

— چه حرف‌ها می‌زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

— خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می‌رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می‌رسد، پس معلوم می‌شود قرآن، عیسی را که فرزند دختر ابراهیم است، فرزند ابراهیم می‌داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می‌شود. اکنون می‌خواهم بیرسم، چطور می‌شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، اما ما فرزندان پیامبر نباشیم؟

— آیا برای تو دلیل دیگری هم بیاورم؟

— آری.

— خدا در آیه 61 آل عمران در جریان مباحثه می‌فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...)، آن روز پیامبر فقط علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را همراه خود برای مباحثه با مسیحیان نجران برد، منظور از «پسران ما» در آیه، حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند، خداوند آنان را پسران پیامبر معرفی کرده است.¹⁹⁴

نام یکی از خلفای عباسی، مهدی بود. مهدی عباسی می‌دانست که امام کاظم علیه‌السلام و شیعیان، او را زمامداری ستمگر می‌دانند و هرگز او را به عنوان خلیفه پیامبر قبول ندارند. مهدی عباسی صلاح دید که فدک را که در زمان حکومت ابوبکر غصب شده بود به امام کاظم علیه‌السلام برگرداند تا شاید از شدت مخالفت امام و شیعیان با حکومت خود جلوگیری کند.

برای همین یک روز مهدی عباسی به امام کاظم علیه‌السلام گفت:

— من آماده‌ام تا فدک را به شما برگردانم.

— فقط در صورتی فدک را از تو می‌پذیرم که همه آن‌را به من بازگردانی.

— حدّ و مرزهای فدک را بگو تا آن را تحویل دهم.

— اگر مرزهای واقعی آن را بگویم، هرگز آن را به من تحویل نخواهی داد.
 — تو مزر فدک را باید بگویی.
 — از عدن تا سمرقند، از آفریقا تا دریای خزر است.
 — با این ترتیب برای ما چیزی باقی نمی‌ماند.
 — ای مهدی عباسی! می‌دانستم که تو هرگز حق را نخواهی پذیرفت.
 آری، امام کاظم علیه السلام آن روز پیام مهمی را به مهدی عباسی منتقل کرد، مرز فدک، مجموع قلمرو حکومت اسلامی بود، ابوبکر فدک را از فاطمه علیها السلام گرفت و غضب فدک در واقع جلوه‌ای از غضب حق حاکمیت این خاندان بود، اگر قرار باشد آنان به حق خود برسند، باید همه قلمروی جهان اسلام در اختیار آنان قرار داده شود.¹⁹⁵

من یکی از شیعیان امام کاظم علیه السلام هستم. نام من، علی بن یقظین است، با اجازه امام به عنوان یکی از وزیران هارون عباسی مشغول خدمت هستم، امام از من خواسته است تا به صورت محرمانه به شیعیان کمک کنم و تا آنجا که می‌توانم گره از کار آنان باز کنم.

یکی از روزها، هارون عباسی لباس بسیار قیمتی را به من هدیه داد، من نیز آن لباس را برای امام کاظم علیه السلام فرستادم.

بعد از مدتی نامه‌ای از امام کاظم علیه السلام به دستم رسید، این نامه از مدینه به بغداد فرستاده شده بود. نامه را باز کردم. دیدم که امام در آن نوشته است: «تو الآن به این لباس نیاز داری».

من بسیار تعجب کردم که چرا امام هدیه مرا پس فرستاده است، چند لحظه بعد، فرستاده هارون نزد من آمد و از من خواست سریع نزد هارون بروم.

وقتی نزد او رفتم دیدم که او بسیار غضبناک است. به من رو کرد و گفت:

— با آن لباس قیمتی که به تو دادم چه کردی؟

— آن لباس در خانه من است.

— هر چه زودتر آن را به اینجا بیاور.

— چشم.

به یکی از خدمتکاران خود گفتم که به خانه‌ام برود و لباس را به اینجا بیاورد.

لحظاتی گذشت و آن خدمتکار بازگشت. لباس را از او گرفتم و تحویل هارون عباسی دادم، اینجا بود که خشم هارون فروکش کرد و گفت: «ای علی بن یقطین! من هرگز سخن بدخواهان تو را قبول نخواهم کرد. بیا این لباس پیش تو باشد».

آن روز فهمیدم که ماجرا چه بوده است، وقتی من آن لباس قیمتی را برای امام کاظم علیه السلام فرستاده بودم، یک نفر از ماجرا باخبر شده بود و به گوش هارون رسانده بود، اگر امام کاظم علیه السلام آن لباس را بر نمی‌گرداند حتما هارون مرا به قتل می‌رساند.¹⁹⁶

در اینجا به گوشه از سخنان آن حضرت اشاره می‌کنم:

خدا بارها و بارها در قرآن، اهل عقل و فهم را مژده و بشارت داده است. وقتی دیدی که مردم سعی می‌کنند با انجام اعمال نیکو به خدا نزدیک شوند، تو تلاش کن با عقل خود به خدا نزدیک شوی تا از همه آنان جلوتر باشی. هر کس می‌خواهد به بی‌نیازی برسد و دینش از آسیب‌ها سالم بماند باید از خدا بخواهد که عقل او را کامل کند، زیرا کسی که از نعمت عقل بهره داشته باشد، به

آنچه زندگی او را کفاف دهد قناعت می‌کند و هر کس اهل قناعت باشد، بی‌نیاز خواهد بود، انسان عاقل می‌داند که اگر به آنچه زندگی او را کفاف می‌دهد قناعت نکند، هرگز روی بی‌نیازی را نخواهد دید.

عقل انسان کامل نمی‌شود مگر این‌که در او چند ویژگی باشد، از بدی‌ها به دور باشد، از او امید کار خیر برود، در راه خدا انفاق کند، از سخن گفتن زائد خودداری کند، هرگز از طلب علم و دانش خسته نشود، فروتنی و تواضع داشته باشد، کار نیک دیگران را زیاد ببیند و کار نیک خود را کوچک به حساب آورد، همه را بهتر از خود بداند و خود را از همه کمتر ببیند.¹⁹⁷

پایان.

روز شمار مناسبت‌های ذی‌الحجه

مستندات و شواهد تاریخی

بسیاری از مناسبت‌های ویژه ولایت و امامت در ایام غدیر (از روز 9 تا روز 25 ذی‌الحجه) واقع شده است. در اینجا این مناسبت‌ها را با هم مرور می‌کنیم و من به بیان شواهد و مستندات تاریخی این مناسبت‌ها می‌پردازم: مناسبت 1 : روز 9 ذی‌الحجه: ماجرای سدّ ابواب

مرحوم مجلسی چنین گفته‌اند: «روز بستن درهای مسجد و باز گذاشتن در خانه امیرالمؤمنین در روز عرفه بوده است». 198 مناسبت 2 : روز 10 ذی‌الحجه: عید قربان

مناسبت 3 : روز 12 ذی‌الحجه: تأکید به حدیث «ثقلین»

پیامبر در این روز در مسجد «خیف» در سرزمین منا به حدیث «ثقلین» تأکید ویژه‌ای نمودند.

مرحوم سید بن طاووس نقل کرده‌اند: «وقتی آخر یکی از روزهای ایام تشریق فرا رسید پیامبر به مسجد خیف آمدند...».¹⁹⁹

ایام تشریق همان روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه می‌باشد که حاجیان در سرزمین «منا» می‌باشند، این ماجرا در یکی از این سه روز روی داده است که ما در این کتاب روز دوازدهم را انتخاب کرده‌ایم زیرا روزی است که وسط ایام تشریق واقع شده است. مناسب 4 - 5 : روز 13 ذی‌الحجه: تحویل

میراث پیامبران، نزول لقب «امیر المومنین علیه السلام»

در این روز 2 مناسبت روی داده است:

الف . تحویل میراث پیامبران به امیرالمومنین علیه السلام

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر وارد مکه شد و یک روز در آنجا ماند». در واقع پیامبر روز چهاردهم از مکه به قصد مدینه بیرون آمدند، پس روز سیزدهم روزی بود که پیامبر در مکه بودند. در همان روز ماجرای تحویل علم و حکمت به علی علیه السلام واقع شده است. 200

درباره بالا به تحویل علم و حکمت اشاره شده است، ما تحویل میراث پیامبران را از این حدیث استفاده نمودیم: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدا به پیامبر وحی کرد که علم و اسم اعظم و میراث و آثار دانش پیامبران را به علی تحویل بده...». 201

ب. نزول لقب «امیرالمومنین علیه السلام» برای حضرت علی علیه السلام.

مرحوم شیخ صدوق روایت کرده‌اند که جبرئیل به حضرت علی علیه السلام به عنوان «امیرالمومنین» سلام نمودند. نکته مهم این است که در همین روایت (که شیخ صدوق آن را نقل کرده‌اند) چنین آمده است: «وقتی فردا فرا رسید، پیامبر با اصحاب خود به سوی غدیر حرکت کرد». 202

با توجه به این که پیامبر نزدیک غروب روز چهاردهم از مکه به سمت مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کردند. پس نزول لقب امیرالمومنین علیه السلام در روز سیزدهم ذی‌الحجه بوده است که فردای آن، روز چهاردهم ذی‌الحجه است که پیامبر به سوی مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کرده است.

مناسبت 6: روز 14 ذی‌الحجه: بخشش فدک به فاطمه علیها السلام

مرحوم مجلسی هنگام ذکر حوادث ماه ذی‌الحجه می‌گوید: «و در روز چهاردهم این ماه ماجرای مالک شدن حضرت زهرا علیها السلام روی داده است» و واضح و روشن است که منظور از مالک شدن این است که حضرت زهرا علیها السلام

مالک سرزمین فدک شدند و پیامبر آن سرزمین را به ایشان دادند. 203 مناسبت
7: روز 15 ذی‌الحجه: میلاد امام هادی علیه السلام

شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ مفید در تولد امام هادی علیه السلام گفته‌اند: «آن
حضرت در وسط ماه ذی‌الحجه سال 212 به دنیا آمدند». 204 مناسبت 8: روز
17 ذی‌الحجه: نزول آیه محبت یا آیه «وَدَّ».

«قُذِید» نام مکانی است که یک منزلگاه قبل «جحفه» است. پیامبر صبح 18
در «جحفه» بودند، پس روز هفدهم در «قُذِید» بوده‌اند، زیرا یک منزل قبل از
«جحفه» می‌باشد. 205

از طرف دیگر شیخ کلینی و مرحوم عیاشی درباره نزول آیه 12 سوره هود
تصریح می‌کند که این آیه در منزلگاه «قُذِید» نازل شده است. 206

لازم به ذکر است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود، نزول آیه محبت یا وُدّ
دقیقاً قبل از نزول آیه 12 سوره هود ذکر کرده است. 207

با توجه به مطالب بالا، نتیجه می‌گیریم که آیه محبت و آیه 12 سوره هود در
یک روز نازل شده است و آن روز هفدهم ذی‌الحجه بوده است که پیامبر در
سرزمین «قُذِید» بوده‌اند. مناسبت 12 - 11 - 10 - 9: روز 18 ذی‌الحجه:
غدیر خم، تأکید بر حدیث «منزلت»، زیارت غدیریّه، آغاز خلافت ظاهری
امیرمؤمنان علیه السلام

در این روز 4 مناسبت روی داده است:

الف . سال 10 هجری: ماجرای غدیر خمّ و معرفی حضرت علی علیه السلام به
عنوان جانشین پیامبر.

ب . تأکید بر حدیث «مَنْزَلَتْ»: پیامبر در روز عید غدیر به حدیث منزلت اشاره نمودند و فرمودند: «علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارون علیه السلام است برای موسی علیه السلام». 208

ج . زیارت «غدیریّه»: امام هادی علیه السلام زیارتی را بیان کرده‌اند تا ما در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی علیه السلام را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم.²⁰⁹

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید.

د . سال 35 هجری: کشته شدن عثمان خلیفه سوم و بیعت مردم در مدینه با حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه پیامبر.

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده‌اند: «در 18 ذی‌الحجه سال 35 عثمان کشته شد... و در این روز بود که مردم با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت کردند». 210 مناسب است 13: روز 21 ذی‌الحجه: عذاب برای دشمن غدیر (سأل سائل بعذاب واقع)

مرحوم مجلسی بعد از نقل ماجرای غدیر چنین نقل کرده‌اند: «چون سه روز گذشت، پیامبر در مکان خود نشسته بود که مردی نزد او آمد... و گفت: خدایا اگر محمد راست می‌گوید، از آسمان عذابی برای من بفرست...». 211

همه می‌دانیم روز غدیر، هیجدهم ذی‌الحجه بوده است، روز سوم بعد از آن، روز بیستم و یکم ذی‌الحجه می‌شود. مناسب است 14: روز 22 ذی‌الحجه: نقشه قتل پیامبر در «هرشا»

این ماجرا در سال دهم هجری روی داده است. پیامبر بعد از ماجرای غدیر، سه روز در منطقه غدیر ماندند و عصر روز بیستم و یکم به سمت مدینه حرکت کردند. ماجرای کوه هرشا در شب بیست و دوم اتفاق افتاد. علی بن ابراهیم قمی

در تفسیر خود می‌گوید: «مناققان در کوه هرشا که بین جحفه و ابوامی باشد، مخفی شدند...» 212.

با توجه به مطلب بالا حادثه کوه هرشا در شب بیست و دوم اتفاق افتاده است. مناسبت 17 - 16 - 15: روز 24 ذی‌الحجه:

بخشش انگشتر و نزول آیه ولایت - ماجرای مباحله - تاکید بر آیه تطهیر
در این روز 3 مناسبت ذکر شده است:

الف . امیرالمؤمنین علیه السلام و ماجرای بخشش انگشتر به فقیر و نزول آیه ولایت.

مرحوم مجلسی در چنین می‌گوید: «در روز 24 ذی‌الحجه امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که در رکوع بودند، انگشتر خود را صدقه دادند...» 213.

این ماجرا در سال هفتم هجری روی داده است. لازم به ذکر است که عبد الله بن سلام (که در ماجرای نزول آیه ولایت، از اسلام آوردن او سخن به میان آمده است) از «بنی قریظه» است. قطعاً ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنی قریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند. 214 ب .
ماجرای مباحله پیامبر با مسیحیان نجران در سال نهم هجری.

شیخ طوسی در ذکر غسل‌های مستحبی چنین می‌گویند: «از غسل‌های مستحبی، غسل روز مباحله می‌باشد که آن روز 24 ذی‌الحجه است.» 215.

ج . تاکید پیامبر بر آیه تطهیر. 216.

در تفسیر فخر رازی به این نکته اشاره شده است که در جریان مباحله وقتی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند. 217.

لازم به ذکر است که آیه تطهیر در سال پنجم هجری نازل شده است و پیامبر در ماجرای مباحله در سال نهم بر این آیه تاکید می‌کند. 218 مناسبت 18: روز 25 ذی‌الحجه: نزول سوره «هل اتی» در شان اهل بیت علیهم‌السلام مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب خود در شرح نزول سوره «هل اتی» چنین نوشته است: «نزول این سوره در بیست و پنجم ذی‌الحجه بوده است». 219

لازم به ذکر است که «ابن عباس» نقل شده است که این سوره در سال ششم هجری نازل شده است. 220 مناسبت 19: دهه آخر ذی‌الحجه: ولادت امام کاظم علیه‌السلام

شیخ کلینی (در کتاب کافی) و مرحوم صفار قمی (در کتاب بصائر الدرجات) و مرحوم احمد برقی (در کتاب محاسن) ولادت امام کاظم علیه‌السلام را بعد از بازگشت امام صادق علیه‌السلام از سفر حج ذکر می‌کنند.

نکته مهم این است که صفار قمی (در کتاب محاسن) نقل کرده است: ابوبصیر که یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام بود، چنین گفته است: «با امام صادق علیه‌السلام حج به جا آوردیم، بعد از سفر حج، وقتی به مدینه باز می‌گشتیم به منطقه ابوا رسیدیم... امام کاظم علیه‌السلام به دنیا آمد». ²²¹

با توجه به این مطلب، ولادت امام کاظم علیه‌السلام در دهه آخر ماه ذی‌الحجه بوده است، زیرا در آن زمان با شتر، فاصله راه مکه تا مدینه ده روز طول می‌کشید و منطقه «ابوا» هم تقریباً، وسط راه مکه و مدینه است.

اگر امام صادق علیه‌السلام روز پانزدهم از مکه خارج شده باشند، ظاهراً تولد امام کاظم علیه‌السلام روز دهه آخر ماه ذی‌الحجه واقع شده است، زیرا فاصله مکه تا «ابوا» هم تقریباً پنج روز بوده است.

منابع تحقيق

- 1 . الإِتقان فى تفسير القرآن، جلال الدين السيوطى (ت 911 هـ)، تحقيق: سعيد المنذوب، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، 1416 هـ .
- 2 . الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن على الطبرسى (ت 620 هـ) تحقيق: إبراهيم البهادرى ومحمد هادى به، طهران : دار الأسوة ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 3 . الاختصاص ، المنسوب إلى أبى عبد الله محمد بن محمد بن نعمان العكبى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الرابعة ، 1414 هـ .
- 4 . الأذكار النووية ، محبى الدين أبو زكريا يحيى بن شرف النووى دمشقى (ت 676 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 5 . الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان العكبى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 6 . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن على بن أحمد الواحدى النيسابورى (ت 468 هـ) ، تحقيق: كمال بسيونى زغلول ، بيروت : دار الكتب العلميه .
- 7 . الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البرّ القرطبى (ت 368 هـ) ، القاهرة : 1971 م .
- 8 . الاستيعاب فى معرفة الأصحاب ، يوسف بن عبد الله القرطبى المالكى (ت 363 هـ) ، تحقيق : على محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، 1415 هـ ، الطبعة الأولى .
- 9 . أسد الغابة فى معرفة الصحابة ، على بن أبى الكرم محمد الشيبانى (ابن الأثير الجزرى) (ت 630 هـ) ، تحقيق : على محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى، 1415 هـ .
- 10 . الإصابه فى تمييز الصحابة ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت 852 هـ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلى محمد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .

- 11 . الأصفى فى تفسير القرآن، محمّد محسن الفيض الكاشانى (ت 1091 هـ)، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الأولى، 1376 هـ .
- 12 . الأصول الستة عشر ، نخبة من الرواة ، قم: دارالشبستري ، الطبعة الثانية ، 1405 هـ .
- 13 . إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت 548 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، بيروت : دارالمعرفة ، الطبعة الأولى ، 1399 هـ .
- 14 . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرايى (ت 1371 هـ) ، إعداد : السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، 1403 هـ .
- 15 . إقبال الأعمال، السيّد رضى الدين على بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت 664 هـ)، تحقيق: جواد القيومى الإصفهانى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الأولى.
- 16 . الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة فى السنة ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق: جواد القيومى ، قم: مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 17 . الأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة البعثة ، قم: دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 18 . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (ت 381 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة البعثة ، قم: مؤسّسة البعثة ، الطبعة الأولى ، 1417 هـ .
- 19 . الإمامة والتبصرة من الحيرة، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمى (ت 329 هـ) ، تحقيق: محمّد رضا الحسينى ، قم: مؤسّسة آل البيت ، الطبعة الأولى، 1407 هـ .
- 20 . الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى (ت 276 هـ) ، تحقيق : على شيرى ، قم: مكتبة الشريف الرضى ، الطبعة الأولى، 1413 هـ .
- 21 . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفدة والمتاع، تقى الدين أحمد بن محمّد المقريزى (ت 845 هـ) ، تحقيق: محمّد عبد الحميد النميسى، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1420 هـ .
- 22 . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (ت 279 هـ) ، إعداد : محمّد باقر المحمودى ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.
- 23 . أقسام المولى فى اللسان ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) ، تحقيق : مهدى نجف .
- 24 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقى المجلسى (ت 1110 هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، 1386 هـ .

- 25 . البداية والنهاية ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كنير الدمشقي (ت 774 هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .
- 26 . بشارة المصطفى لشبيعة المرتضى ، أبو جعفر محمد بن محمد بن عليّ الطبري (ت 525 هـ) ، النجف الأشرف : المطبعة الحيدريّة ، الطبعة الثانية ، 1383 هـ .
- 27 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفّار القمّي المعروف بابن فروخ (ت 290 هـ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، 1404 هـ .
- 28 . بيت الأحزان في ذكر أحوالات سيّدة نساء العالمين فاطمة الزهراء، الشيخ عبّاس القمّي (ت 1359 هـ) ، قم : دار الحكمة، الطبعة الأولى، 1412 هـ .
- 29 . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت 1205 هـ) ، تحقيق : عليّ الشيرى ، 1414 هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 30 . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمد الحضرمي (ابن خلدون) (ت 808 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، 1408 هـ .
- 31 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى، 1409 هـ .
- 32 . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت 310 هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .
- 33 . التاريخ الكبير ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت 256 هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- 34 . تاريخ يعقوبى ، أحمد ابن أبي يعقوب (ابن واضح يعقوبى) (ت 284 هـ) ، بيروت : دار صادر .
- 35 . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي (ت 463 هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى .
- 36 . تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت 571 هـ) ، تحقيق : عليّ شيرى ، 1415 ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 37 . التحصين ، علي بن طاووس الحلّي (ت 664 هـ) ، قم : دار الكتاب ، 1413 هـ .
- 38 . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمد الحسن بن عليّ الحرائي المعروف بابن شعبة (ت 381 هـ) ، تحقيق : عليّ أكبر الغفّارى، قم : مؤسّسة النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية، 1404 هـ .
- 39 . تحفة الأحوذى، المباركفوري (ت 1282 هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1410 هـ .

- 40 . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصرى الدمشقى (ت 774 هـ) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمد أحمد عاشور ، ومحمد إبراهيم البنا ، القاهرة : دار الشعب .
- 41 . تفسير البرهان (البرهان فى تفسير القرآن) ، هاشم بن سليمان البحرانى (ت 1107 هـ) ، تحقيق : الموسوى الزندى ، قم : مؤسسه مطبوعات إسماعيليان ، الطبعة الثانية، 1334 هـ .
- 42 . تفسير البغوى (معالم التنزيل) ، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت 516 هـ) ، بيروت : دار المعرفة .
- 43 . تفسير الثعلبى ، الثعلبى ، (ت 427 هـ) ، تحقيق : أبو محمد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، 1422 هـ .
- 44 . تفسير السمعانى، السمعانى (ت 489 هـ)، تحقيق : ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عباس، الرياض : دار الوطن، الطبعة الأولى، 1418 هـ .
- 45 . تفسير الطبرى (جامع البيان فى تفسير القرآن) ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى (310 هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- 46 . تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت 320 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلاتى ، طهران : المكتبة العلمیة ، الطبعة الأولى ، 1380 هـ .
- 47 . تفسير القرآن الكريم، أبو حمزة ثابت بن دينار الثمالى (هـ 148) ، تحقيق : عبد الرزاق حرز الدين، قم : مطبعة الهادى، الطبعة الأولى، 1420 هـ .
- 48 . تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت 671 هـ) ، تحقيق : محمد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية، 1405 هـ .
- 49 . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، (ت 329 هـ) ، تحقيق : السيد طيب الموسوى الجزائرى، قم : منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، 1404 هـ .
- 50 . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت 604 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 51 . تفسير فرات الكوفى ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق 4 هـ) ، تحقيق : محمد كاظم المحمودى ، طهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 52 . تفسير نور الثقلين ، عبد على بن جمعة العروسى الحويزى (ت 1112 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلاتى ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة، 1412 هـ .

- 53 . التلخيص الحبير، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت 852 هـ)، تحقيق: محمد الثاني، الرياض: أضواء السلف، 1428 هـ .
- 54 . التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت 463 هـ) ، تحقيق : مصطفى العلوي ومحمد عبد الكبير البكري ، جدة : مكتبة السوادى ، 1387 هـ .
- 55 . التنبيه والإشراف ، علي بن الحسين المسعودي (ق 4 هـ) ، تصحيح : عبد الله إسماعيل الصاوى ، قاهره : دار الصاوى .
- 56 . تنزيه الأنبياء ، علي بن الحسين الموسوى (السيد المرتضى) (ت 436 هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .
- 57 . التوحيد ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1398 هـ .
- 58 . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة ، محمد بن الحسن الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : السيد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثالثة ، 1364 ش .
- 59 . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزنى (ت 742 هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عواد معروف ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة الرابعة ، 1406 هـ .
- 60 . الثقات ، محمد بن حبان البستي (ت 354 هـ) ، بيروت : مؤسسة الكتب الثقافية ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 61 . جامع أحاديث الشيعة ، السيد البروجردى (ت 1383 هـ) ، قم : المطبعة العلمية .
- 62 . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1401 هـ .
- 63 . الجواهر السنوية فى الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملى (ت 1104 هـ) ، قم : مكتبة المفيد .
- 64 . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمد حسن النجفى (ت 1266 هـ) ، بيروت : مؤسسة المرتضى العالمية .
- 65 . الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت 1186 هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمد تقى الإيروانى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين .

- 66 . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت 573 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، قم : مؤسّسة الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، 1409 هـ .
- 67 . خصائص الأئمّة (خصائص أمير المؤمنين) ، محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (ت 406 هـ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميّة التابع للحضرة الرضويّة المقدّسة ، 1406 هـ .
- 68 . خصائص الإمام أمير المؤمنين ، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت 303 هـ) ، تحقيق : محمّد باقر المحمودى ، الطبعة الأولى ، 1403 هـ .
- 69 . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعة المدرّسين فى الحوزة العلميّة .
- 70 . الدرّ المنثور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 71 . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمى المغربى (ت 363 هـ) ، تحقيق : آصف بن على أصغر فيضى ، قم : مؤسّسة آل البيت ، بالأوفسيت عن طبعة دار المعارف فى القاهرة ، 1383 هـ .
- 72 . ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى ، أبو العبّاس أحمد بن عبد الله الطبرى (ت 693 هـ) ، بيروت : دار المعرفة .
- 73 . ذخيرة المعاد فى شرح الإرشاد ، العلامة المولى محمّد باقر السبزوارى (ت 1090 هـ) ، قم : مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث .
- 74 . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت 1270 هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
- 75 . روضة الطالبين ، محيى الدين النووى دمشقى (ت 676 هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميّة .
- 76 . روضة الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علىّ الفتال النيسابورى (ت 508 هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسة الأعلمى ، الطبعة الأولى ، 1406 هـ .
- 77 . رياض المسائل ، السيد على الطباطبائى (ت 1231 هـ) ، تحقيق ونشر : مؤسّسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرّسين بقم المقدّسة ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .

- 78 . زاد المسير فى علم التفسير ، عبد الرحمن بن على القرشى البغدادى (ابن الجوزى) (ت 597 هـ) ، تحقيق : محمد عبد الله ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى، 1407 هـ .
- 79 . سبل السلام (شرح بلوغ المرام) ، محمد بن إسماعيل الكحلانى المعروف بالأمير (ت 1182 هـ) ، تحقيق : محمد عبد العزيز الخولى ، القاهرة : مطبعة البابى الحلبي ، الطبعة الرابعة ، 1379 هـ .
- 80 . سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، الإمام محمد بن يوسف الصالحى الشامى (ت 942 هـ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
- 81 . السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى ، محمد بن منصور الحلبي (ت 598 هـ) ، تحقيق : مؤسسة النشر الإسلامى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى، الطبعة الثانية، 1410 هـ .
- 82 . سعد السعود ، أبو القاسم على بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، قم : مكتبة الرضى ، الطبعة الأولى ، 1363 هـ . ش .
- 83 . السقيفة وفدك، أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى البصرى البغدادى (ت 323 هـ)، تحقيق : محمد هادى الأمينى، بيروت : شركة الكتبي للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، 1401 هـ .
- 84 . سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت 275 هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 85 . سنن أبى داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت 275 هـ) ، تحقيق : سعيد محمد اللحام ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 86 . سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى (ت 279 هـ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، 1403 هـ .
- 87 . سنن الدارمى ، أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى (ت 255 هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .
- 88 . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقي (ت 458 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- 89 . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي (ت 303 هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، 1348 هـ .
- 90 . سنن النسائي (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى وحاشية الإمام السندى) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت 303 هـ) ، بيروت : دارالمعرفة ، الطبعة الثالثة ، 1414 هـ .

- 91 . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت 748 هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة العاشرة ، 1414 هـ .
- 92 . السيرة الحلبية ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت 11 هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- 93 . السيرة النبوية ، إسماعيل بن عمر البصري دمشقي (ابن كثير) (ت 747 هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- 94 . الشافي في الإمامة ، أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي المعروف بالسيّد المرتضى (ت 436 هـ) ، تحقيق : عبد الزهراء الحسيني الخطيب ، طهران : مؤسسة الإمام الصادق ، الطبعة الثانية ، 1410 هـ .
- 95 . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت 363 هـ) ، تحقيق : السيّد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 96 . شرح مسلم بشرح النووي ، النووي (ت 676 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، 1407 هـ .
- 97 . شرح نهج البلاغة ، عبد الحميد بن محمد المعتزلى (ابن أبى الحديد) (ت 656 هـ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، 1387 هـ .
- 98 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابورى المعروف بالحاكم الحسكاني (ق 5 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، طهران : مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى 1411 هـ .
- 99 . الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) (ت 1091 هـ) ، طهران : مكتبة الصدر ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 100 . صحيح ابن حبان ، علي بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان (ت 739 هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 101 . صحيح ابن خزيمة ، أبو بكر محمد بن إسحاق السلمى النيسابورى المعروف بابن خزيمة (ت 311 هـ) ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمى ، بيروت : المكتبة الإسلامية ، الطبعة الثالثة ، 1412 هـ .
- 102 . صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت 256 هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعة ، 1410 هـ .
- 103 . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشبرى النيسابورى (ت 261 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة .

- 104 . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، محمد بن سعد منيع الزهرى (ت 230 هـ)، الطائف : مكتبة الصديق ، الطبعة الأولى، 1414 هـ .
- 105 . الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين على بن موسى بن طاووس الحسنى (ت 664 هـ) ، مطبعة الخيام - قم ، الطبعة الأولى ، 1400 هـ .
- 106 . العدد القوية، رضى الدين على بن يوسف الحللى (ق 8 هـ) ، تحقيق : مهدي الرجائى ، قم : مكتبة آية الله المرعشى العامة ، 1408 هـ .
- 107 . علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، 1385 هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبة الحيدرية .
- 108 . عمدة القارى شرح البخارى ، أبو محمد بدر الدين أحمد العينى الحنفى (ت 855 هـ) ، مصر : دار الطباعة المنيرية .
- 109 . عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار (العمدة) ، يحيى بن الحسن الأسدى الحللى المعروف بابن البطريق (ت 600 هـ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، 1407 هـ .
- 110 . عون المعبود (شرح سنن أبى داود) ، محمد شمس الحق العظيم الأبادى (ت 1329 هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 111 . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، 1404 هـ ، بيروت : مؤسسه الأعلمى للطبوعات .
- 112 . عيون الأثر فى فنون المغازى والشمائل والسير (السيرة النبوية لابن سيد الناس) ، محمد عبد الله بن يحيى بن سيد الناس (ت 734 هـ) ، بيروت : مؤسسه عز الدين ، 1406 هـ .
- 113 . غاية المرام وحجة الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت 1107 هـ) ، تحقيق : السيد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، 1422 هـ .
- 114 . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأمينى (ت 1390 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الثالثة ، 1387 هـ .
- 115 . الغيبة ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى (ت 460 هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهرانى ، وعلى أحمد ناصح ، قم : مؤسسه المعارف الإسلامية ، الطبعة الأولى ، 1411 هـ .

- 116 . فتح الباري شرح صحيح البخارى ، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (ت 852 هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، 1379 هـ .
- 117 . فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير ، محمد بن على بن محمد الشوكانى (ت 1250 هـ) .
- 118 . فتوح البلدان ، أحمد بن يحيى البلاذرى (ت 279 هـ) ، تحقيق : عبد الله أنيس الطباع ، بيروت : مؤسسة المعارف ، الطبعة الأولى ، 1407 هـ .
- 119 . فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم ، إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله الجوينى (ت 730 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، بيروت : مؤسسة المحمودى ، الطبعة الأولى ، 1398 هـ .
- 120 . الفصول المختارة من العيون والمحاسن ، أبو القاسم على بن الحسين الموسوى المعروف ، بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت 436 هـ) ، قم : المؤتمر العالمى بمناسبة ذكرى ألفية الشيخ المفيد ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 121 . الفصول المهمة فى معرفة أحوال الأئمة ، على بن محمد بن أحمد المالكى المكى المعروف بابن صباغ (ت 855 هـ) ، بيروت : مؤسسة الأعلمى .
- 122 . فضائل الصحابة ، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائى (ت 241 هـ) ، تحقيق : وصى الله بن محمد عباس ، جدة : دار العلم ، الطبعة الأولى ، 1403 هـ .
- 123 . فضائل أمير المؤمنين ، أبو العباس أحمد بن محمد بن عقدة الكوفى (ت 333 هـ) ، تحقيق عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين .
- 124 . فقه القرآن ، سعيد بن عبد الله الراوندى (قطب الدين الراوندى) (ت 573 هـ) ، تحقيق : أحمد الحسينى ، قم : مكتبة آية الله المرعشى النجفى ، الطبعة الأولى ، 1397 هـ .
- 125 . الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى .
- 126 . فيض القدير ، شرح الجامع الصغير ، محمد عبد الرؤوف المناوى ، تحقيق : أحمد عبد السلام ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 127 . قرب الإسناد ، أبو العباس عبد الله بن جعفر الجميرى القمى (ت بعد 304 هـ) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 128 . قصص الأنبياء ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت 573 هـ) ، تحقيق : غلام رضا عرفانيان ، مشهد : الحضرة الرضوية المقدسة ، الطبعة الأولى ، 1409 هـ .

- 129 . الكافي ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت 329 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثانية ، 1389 هـ .
- 130 . كامل الزيارات ، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت 367 هـ) ، تحقيق : عبد الحسين الأميني التبريزي ، النجف الأشرف : المطبعة المرتضوية ، الطبعة الأولى ، 1356 هـ .
- 131 . الكامل ، عبد الله بن عدي ، (ت 365 هـ) ، تحقيق : يحيى مختار غزّاوي ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثالثة ، 1409 هـ .
- 132 . الكامل في التاريخ ، أبو الحسن علي بن محمد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت 630 هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى 1408 هـ .
- 133 . كتاب الغيبة ، الشيخ ابن أبي زنب محمد بن إبراهيم النعماني (ت 342 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : مكتبة الصدوق ، 1399 هـ .
- 134 . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي 90 هـ) ، تحقيق : محمد باقر الأنصاري ، قم : نشر الهادي ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 135 . كشف الغمّة في معرفة الأئمّة ، علي بن عيسى الإربلي (ت 687 هـ) ، تصحيح : السيّد هاشم الرسولي المحلاتي ، بيروت : دارالكتاب الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1401 هـ .
- 136 . كشف المحجّة لثمرة المهجة ، أبو القاسم رضی الدين علي بن موسى بن طاووس الحسني (ت 664 هـ) ، تحقيق : محمد الحسون ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 137 . كمال الدين وتمام النعمة ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، الطبعة الأولى ، 1405 هـ .
- 138 . كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت 975 هـ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيّاني ، تصحيح وفهرسة : الشيخ صفوة السقا ، بيروت : مؤسسة الرسالة ، الطبعة الأولى ، 1397 هـ .
- 139 . كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمد بن علي بن عثمان الكراچكي الطرابلسي (ت 449 هـ) ، إعداد : عبد الله نعمة ، قم : دار الذخائر ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 140 . لباب النقول في أسباب النزول ، جلال الدين السيوطي (ت 911 هـ) ، بيروت : دار إحياء العلوم .
- 141 . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت 711 هـ) ، بيروت : دار صادر ، الطبعة الأولى ، 1410 هـ .

- 142 . لسان الميزان ، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت 852 هـ) ، بيروت : مؤسّسة الأعلمي ، الطبعة الثالثة ، 1406 هـ .
- 143 . لغتنامه دهخدا، علي أكبر دهخدا (ت 1334 ش)، طهران: جامعة طهران، الطبعة الأولى، 1373 ش .
- 144 . المبسوط في فقه الإمامية ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت 460 هـ) ، تحقيق : محمّد علي الكشفي ، طهران : المكتبة المرتضوية ، الطبعة الثالثة، 1387 هـ .
- 145 . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحي (ت 1085 هـ) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني ، طهران : مكتبة نشر الثقافة الإسلاميّة ، الطبعة الثانية، 1408 هـ .
- 146 . مجمع البيان في تفسير القرآن ، أبو عليّ الفضل بن الحسن الطبرسيّ (ت 548 هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسوليّ المحلّاتيّ والسيّد فضل الله اليزديّ الطباطبائيّ ، بيروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانية ، 1408 هـ .
- 147 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت 807 هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 148 . المجموع (شرح المهدّب) ، الإمام أبو زكريا محيى الدين بن شرف النووي (ت 676 هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- 149 . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت 280 هـ) ، تحقيق : السيّد مهدي الرجائيّ، قمّ : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 150 . المحبّر ، محمّد بن حبيب الهاشمي البغدادي (ت 245 هـ) ، بيروت : دار الآفاق الجديدة ، 1361 هـ .
- 151 . المحلّي ، أبو محمّد علي بن أحمد بن سعيد (ابن حزم) (ت 456 هـ) ، تحقيق : أحمد محمّد شاكر ، بيروت : دار الفكر .
- 152 . مختار الصحاح، الإمام محمّد بن أبي بكر بن عبد القادر الجزائريّ، تحقيق: أحمد شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1415 هـ .
- 153 . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّي (ق 9 هـ) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفى .
- 154 . مختلف الشيعة ، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر الأسدي الحلّي (ت 726 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .

- 155 . مدارك الأحكام، السيّد محمّد العاملي، (ت 1009 هـ)، قمّ: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الأولى، 1410 هـ .
- 156 . مدينة المعاجز، السيّد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ت 1107 هـ)، قم: مؤسّسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، 1413 هـ .
- 157 . المراجعات ، عبد الحسين شرف الدين العاملي (ت 1377 هـ) ، تحقيق : حسين الراضي ، قمّ: دار الكتاب الإسلامي .
- 158 . المزار ، محمّد مكّي العاملي الجزيني الشهير بالشهيد الأوّل (ت 786 هـ) ، تحقيق ونشر : مدرسة الإمام المهدي - قمّ الطبعة الأولى ، 1410 هـ .
- 159 . مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان العكبري البغدادي (ت 413 هـ) ، تحقيق : مهدي نجف ، بيروت : دار المفيد للطباعة والنشر ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 160 . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النوري (ت 1320 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة آل البيت ، قمّ: مؤسّسة آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 161 . مستدرک سفينة البحار، الشيخ علي النمازي الشاهرودي (ت 1405 هـ) ، تحقيق: الشيخ حسن بن علي النمازي، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، 1418 هـ .
- 162 . المستدرک على الصحيحين ، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت 405 هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، الطبعة الأولى ، 1411 هـ .
- 163 . المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب 7 ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق 5 هـ) ، تحقيق : أحمد المحمودي ، طهران : مؤسّسة الثقافة الإسلاميّة لكوشانبور ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
- 164 . مستند الشيعة في أحكام الشريعة ، العلامة المولى أحمد بن محمّد مهدي التراقي (ت 1245 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث ، مشهد : مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث ، 1415 هـ .
- 165 . مسند أبي داود الطيالسي ، سليمان بن داود الجارود البصري المعروف بأبي داود الطيالسي (ت 204 هـ) ، بيروت : دار المعرفة .
- 166 . مسند أبي يعلى الموصلي ، أبو يعلى أحمد بن عليّ بن المثنى التميمي الموصلي (ت 307 هـ) ، تحقيق : إرشاد الحقّ الأثرى ، جدّة : دار القبلة ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 167 . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت 241 هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .

- 168 . مشكل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمد الأزدي الحجري الطحاوي (ت 321 هـ) ، بيروت : دار صادر .
- 169 . مصباح المتجهّد ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي (ت 460 هـ) ، تحقيق : عليّ أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسّسة فقه الشيعة ، الطبعة الأولى ، 1411 هـ .
- 170 . المصباح في الأدعية والصلوات والزيارات ، تقى الدين إبراهيم بن زين الدين الحارثي الهمداني المعروف بالكفعمي (ت 905 هـ) ، قمّ : منشورات الرضى .
- 171 . المصنّف ، أبو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعاني (ت 211 هـ) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمي ، بيروت : المجلس العلمي .
- 172 . معاني الأخبار ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، 1379 هـ ، قمّ : مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، الطبعة الأولى ، 1361 هـ .
- 173 . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360 هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، 1415 هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .
- 174 . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت 626 هـ) بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، 1399 هـ .
- 175 . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360 هـ) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الثانية ، 1404 هـ .
- 176 . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كحّالة ، بيروت : مؤسّسة الرسالة ، 1414 هـ ، هفتم .
- 177 . معجم ما استعجم ، عبد الله بن عبد العزيز البكري (ت 487 هـ) ، تحقيق : مصطفى السقا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعة الثالثة ، 1403 هـ .
- 178 . المغنى ، أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة (ت 620 هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي .
- 179 . مقاتل الطالبين ، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الإصبهاني (ت 356 هـ) ، تحقيق : السيّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشريف الرضى ، الطبعة الأولى ، 1405 هـ .
- 180 . الملل والنحل ، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني (ت 548 هـ) ، بيروت : دار المعرفة ، 1406 هـ .
- 181 . مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588 هـ) ، قمّ : المطبعة العلمية .

- 182 . مناقب الإمام أمير المؤمنين ، محمد بن سليمان الكوفي القاضى (ت 300 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم ، الطبعة الأولى ، 1412 هـ .
- 183 . المناقب (المناقب للخوارزمي) ، للحافظ الموفق بن أحمد البكرى المكي الحنفى الخوارزمي (568 هـ) ، تحقيق : مالك المحمودى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 184 . المنتخب من ذيل المذيل ، محمد بن جرير الطبرى (ت 310 هـ) .
- 185 . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت 1011 هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : جامعة المدرسين ، الطبعة الأولى ، 1362 هـ .
- 186 . الموطأ ، مالك بن أنس (ت 158 هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، 1406 هـ .
- 187 . المهذب ، عبد العزيز بن البراج الطرابلسى (ت 481 هـ) ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجامعة المدرسين ، 1406 ش .
- 188 . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمد بن أحمد الذهبى (ت 748 هـ) ، تحقيق : على محمد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .
- 189 . نصب الراية ، عبد الله بن يوسف الحنفى الزيلعى (ت 762 هـ) ، القاهرة : دار الحديث ، 1415 ش .
- 190 . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندى (ت 750 هـ) ، إصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين ، 1377 ش .
- 191 . النفحة المسكية فى الرحلة المكية ، عبد الله بن الحسين بن مرعى بن ناصر الدين السويدي (ت 1174 هـ) .
- 192 . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلّى (ت 598 هـ) ، تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسة الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، 1408 هـ .
- 193 . النهاية فى غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزرى المعروف بابن الأثير (ت 606 هـ) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوى ، قم : مؤسسة إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، 1367 ش .
- 194 . نهج الإيمان ، على بن يوسف بن جبر (ق 7 هـ) ، تحقيق : السيد أحمد الحسينى ، مشهد : مجتمع الإمام الهادى ، الطبعة الأولى ، 1418 هـ .

- 195 . نيل الأوطار من أحاديث سيّد الأخيار ، العلامة محمّد بن علي بن محمّد الشوكاني (ت 1255 هـ) ، بيروت : دار الجيل .
- 196 . الوافي بالوفيات ، خليل بن أبيك الصّفدي (ت 749 هـ) ، ويسبادن (ألمان): فرانزشتاينر ، الطبعة الثانية، 1381 هـ .
- 197 . وسائل الشيعة ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (ت 1104 هـ) ، تحقيق : مؤسّسة آل البيت ، قم : مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانية ، 1414 هـ .
- 198 . اليقين باختصاص مولانا علي بإمرة المسلمين ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق : محمّد باقر أنصاري ، قم : مؤسّسة دار الكتاب ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
- 199 . ينابيع المودّة لذوى القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت 1294 هـ) ، تحقيق : علي جمال أشرف الحسيني ، طهران : دارالأسوة ، الطبعة الأولى ، 1416 هـ .

درباره نویسنده

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال 1376 به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 8/8/88 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.

این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.

رمان مذهبی

- 1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر
- 2 - قصه معراج: حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر
- 3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه علیها السلام
- 4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا علیها السلام
- 5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت
- 6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه علیها السلام
- 7 - روی دست آسمان: عید غدیر
- 8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین
- 9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق
- 10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره
- 11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.
- 12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن علیه السلام

- 13-19: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).
- 20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل
کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین علیه السلام می باشد (شرح زیارت عاشورا).
- 21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق علیه السلام
- 22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا علیه السلام
- 23 - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان علیه السلام
- 24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان علیه السلام
- 25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان علیه السلام
- کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان علیه السلام می باشد.

آموزه های دینی

- 26 - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب
- 27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن
- 28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا
- 29 - خدای قلب من: مناجات با خدا
- 30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران
- 31 - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن
- 32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

- 33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان علیه السلام
- 34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا
- 35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی
- 36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور
- 37 - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت علیهم السلام
- 38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر
- 39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر
- 40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش
- 41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه
- 42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی
- 43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم
- 44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد
- 45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا
- 46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل
- 47 - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

- 49 - تحقیق « فهرست سعد » .
- 50 - تحقیق « فهرست الحمیری » .
- 51 - تحقیق « فهرست حمید » .
- 52 - تحقیق « فهرست ابن بطّّه » .
- 53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .

- 54 - تحقيق « فهرست ابن قولويه » .
- 55 - تحقيق « فهرست الصدوق » .
- 56 - تحقيق « فهرست ابن عبدون » .
- 57 - تحقيق « آداب أمير المؤمنين » .
- 58 - الصحيح فى فضل الزيارة الرضوية .
- 59 - الصحيح فى البكاء الحسينى .
- 60 - الصحيح فى فضل الزيارة الحسينية .
- 61 - الصحيح فى كشف بيت فاطمه عليها السلام .
- 62 - صرخة النور .
- 63 - إلى الرفيق الأعلى .

فهرست مطالب

3	مقدمه
4	چرا در خانه‌های ما را بسته‌ای؟
12	خوب نگاه کن من کجا نشسته‌ام!
12	سلام بر دو یادگار پیامبر
20	عصای موسی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
33	فرشتگان هم معلّم می خواهند
46	در جستجوی الماس هستی هستم
60	خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است
86	بر آفتاب سلامی دوباره کن!
89	از علی آموز اخلاص عمل!
96	روح و جان من کجاست؟
105	اول: گروه پسران:
105	دوم: گروه زنان:
105	سوم: گروه انفس (نفس‌ها)
115	این خانه، خانه ناامیدی نیست
121	آن لباس قیمتی را می‌خواهم
129	روز شمار مناسبت‌های ذی‌الحجه
135	منابع تحقیق
151	درباره نویسنده
156	فهرست مطالب

